

خبرنامه کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸

سال دوم - شماره ۱۲ - شماره مسلسل ۵۹

کارگران علیه سرمایه تشکل شویم!



کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری
Coordinating Committee to
Form Workers Organization

در این شماره:

- ۲ با پرچم مطالبات ضدسرمایه داری خود در تظاهرات خیابانی شرکت کنیم
- ۳ میلیون ها رأی دهنده هم چوب را خوردند و هم پیاز را!
- ۴ کارگران انبار فروش مشروب در سوئد خواستار حمایت همزنجیران خود هستند
- ۴ دو مصاحبه با دو کارگر پرستار
- ۵ نآرامی در پرو و کشتار سرخ بوستان
- ۵ انتخابات و ضعف و ناتوانی فاجعه بار طبقه کارگر
- ۸ انتخابات و راهکار ضدسرمایه داری در مقابل راهکارهای رفرمیستی
- ۱۰ انتخاب بین بد و بدتر!
- ۱۲ کارگران و انتخابات



شور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران را بخوانید صفحه ۱۷

با پرچم مطالبات ضد سرمایه داری خود در تظاهرات خیابانی شرکت کنیم

(به مناسبت انتخابات - ۶)

سوء استفاده نمود و بعد هم انتخاب آنان را به بیرحمانه ترین شکل نادیده گرفت و خیلی راحت به آن ها همچون افرادی مورد سوء استفاده و تجاوز قرار گرفته دهن کجی کرد. اما واکنش این میلیون ها رأی دهنده مورد سوء استفاده و تجاوز قرار گرفته نشان داد که آنان هنوز تا حد مورد نظر طراحان و گردانندگان قلب انتخاباتی درآمده و بیچاره نشده اند. خطای دیگری که در محاسبات این طراحان و گردانندگان خود را نشان داد این بود که آنان موقعیت کنونی جناح اصلاح طلب را با موقعیت آن در ۲ خرداد ۷۶ یکسان گرفتند. واقعیت این است که در شرایط کنونی، مبارزه جناح سرمایه داری اصلاح طلب برای حضور در قدرت سیاسی برای او حالت مرگ و زندگی را دارد. به عبارت دیگر، به دنبال آشکار شدن ناتوانی اصلاح طلبان در مقابل جناح دیگر در جریان ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی - چه برای توده مردمی که به او رأی داده بودند و چه برای سرمایه داران اصلاح طلب - اگر آنان در اوضاع کنونی نیز از جناح رقیب شکست بخورند و از قدرت سیاسی حذف شوند در واقع مرگ سیاسی یا دست کم غیبت طولانی خود را از صحنه سیاست رقم زده اند. در حالی که اصلاح طلبان در مقطع ۲ خرداد ۷۶ در چنین وضعیتی نبودند. یعنی مجبور نبودند که همچون اکنون به قیمت به خیابان آوردن میلیون ها انسان مخالف جمهوری اسلامی بر حضور خود در قدرت سیاسی پافشاری کنند.

به هر تقدیر، تحلیل طراحان و گردانندگان اصلی انتخابات اشتباه از کار درآمد. به طوری که اینک جناح اصلی و قدرتمند جمهوری اسلامی به مقصده افتاده است: اگر بر نتیجه اعلام شده یعنی ریاست جمهوری احمدی نژاد پافشاری کند در واقع نفت بیشتری بر آتش شعله ور شده می پاشد و چه بسا ادامه این پافشاری کار را به آنجا بکشاند که نه از تاک نشان بماند نه از تاکنشان. در عین حال، اگر عقب نیز بنشیند و تن به ابطال انتخابات بدهد شکست سنگینی خورده است، نه تنها از اصلاح طلبان بلکه - و این به مراتب مهم تر است - از میلیون ها انسان مخالفی که از حکومت آن به جان آمده اند. صرف نظر از این که جناح اصلی و قدرتمند سرمایه داری جمهوری اسلامی کدام یک از این دو شق را انتخاب کند در یک نکته هیچ تردیدی نیست و آن هزینه ای است که این جناح باید بپردازد. البته جناح مذکور در این مورد نیز چاره ای ندارد جز این که از میان « بد » و « بدتر » گزینه « بد » را انتخاب کند (گویا در جهنم سرمایه داری ایران سرنوشت هر چیزی به انتخاب بین « بد » و « بدتر » گره خورده است!!). به نظر می آید که جناح حاکم دارد به این نتیجه می رسد که گزینه دوم هزینه کمتری دارد. سیر حوادث روزهای اخیر به ویژه پس از راه پیمایی میلیونی معترضان در تهران در روز دوشنبه ۸۸/۳/۲۵ بوی سازش بین دو جناح از یک سو و سرکوب خونین مخالفان نظام از سوی دیگر را می دهد. پس از این تظاهرات میلیونی و کشتار ۷ نفر و زخمی شدن ۲۹ نفر از مردم معترض، تجمعات بعدی از تلاش حامیان موسوی و خاتمی و کربوبی و هاشمی رفسنجانی برای کاهش حدت اعتراض ها، مهندسی آن ها به سوی سکوت و سیاه پوشی و عزاداری و « اله اکبر » گفتن و محدود کردن شعارهای معترضان به صرف تقلب در انتخابات و خواست ابطال انتخابات حکایت می کند. از سوی دیگر، این گفته سخنگوی شورای نگهبان که « ابطال انتخابات دور از ذهن نیست » این گمان را تقویت می کند که جناح اصلی قدرت سیاسی دارد به سمت گزینه دوم پیش می رود. با این همه، در این مورد نیز احتمال اشتباه این جناح یعنی انتخاب گزینه اول به جای گزینه دوم دور از ذهن نیست.

فضای روزهای پیش از انتخابات روز جمعه ۲۲ خرداد ۸۸ فضای مخالفت با نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی در پوشش مخالفت با احمدی نژاد بود. در واقع، مخالفان نظام برای بیان مخالفتشان تاکتیک شرکت در انتخابات با هدف انتخاب گزینه « بد » در مقابل گزینه « بدتر » را اتخاذ کردند. ما در نوشته های پیشین خود به مناسبت انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری اسلامی در مورد این راهکار رفرمیستی و بستر عینی آن یعنی ضعف و ناتوانی مخالفان نظام به تفصیل سخن گفته ایم و در اینجا نمی خواهیم آن سخنان را تکرار کنیم. خوانندگان را به این نوشته ها در سایت و خبرنامه های کمیته ارجاع می دهیم. آنچه می خواهیم در اینجا بر آن تأکید کنیم این است که فضای روزهای پیش از انتخابات چیزی شبیه به انتخابات ۲ خرداد ۷۶ - البته با روحیه انتقادی تر و تندو نیز مخالفان - را تداعی می کرد. پیش بینی می شد که رأی دهندگان همان گونه که در ۲ خرداد ۷۶ برای انتخاب نشدن ناطق نوری (کاندیدای جناح اصلی و قدرتمند حاکمیت) به خاتمی رأی دادند، در انتخابات جاری نیز برای انتخاب نشدن احمدی نژاد به طور گسترده در انتخابات شرکت کنند و به موسوی رأی دهند. همین طور هم شد. اما نتیجه ای که اعلام شد پیروزی احمدی نژاد بر موسوی بود!! ظاهر گردانندگان قدرتمند خیمه شب بازی انتخابات در پشت صحنه آن، از دو گزینه اعلام پیروزی موسوی و « اصلاحاتی » شدن فضای جامعه از یک سو و بیرون آوردن احمدی نژاد از صندوق با تقلب از سوی دیگر گزینه دوم را ترجیح دادند. در واقع، آنان نیز همچون رأی دهندگان فکر می کردند که دارند برای پرهیز از گزینه « بدتر » گزینه « بد » را انتخاب می کنند. یعنی فکر می کردند اعلام پیروزی موسوی باز هم مشکلات ناشی از ۸ یا دست کم ۴ سال اداره قوه مجریه توسط اصلاح طلبان را برای آنان به وجود خواهد آورد، در حالی که تقلب و بیرون آوردن احمدی نژاد از صندوق های رأی هزینه کمتری برایشان دارد. زیرا این اقدام اگرچه ممکن است در روزهای اول اعلام نتیجه مخالفت هایی را به وجود آورد اما با سرکوب این مخالفت ها غائله پایان می یابد و این میلیون ها « خس و خاشاک » مخالف به نتیجه اعلام شده تن می دهند. قدرتمداران گرداننده این خیمه شب بازی چندان از درستی اقدام خود مطمئن بودند که نه تنها نیازی ندیدند که فاصله آرای دست چین شده احمدی نژاد و موسوی را اندکی طبیعی تر کنند تا پذیرش آن را از سوی رأی دهندگان به موسوی آسان تر کنند بلکه از موضع قدرت کامل آرای احمدی نژاد را حدود دو برابر آرای موسوی اعلام کردند (معترضان به نتیجه انتخابات این روزها در تظاهرات خیابانی خود اعتراضشان را به این فاصله آرا این گونه بیان می کنند: « تقلب یه درصد، دو درصد، نه پنجاه و سه درصد! ») و نیز برای درهم شکستن و روکم کتی کربوبی و اطرافیان او آرای او را کمتر از یک درصد کل آرا (از آرای باطله نیز کمتر) اعلام کردند و با تمسخر و دهن کجی به کربوبی در واقع به او گفتند که در میان چهار نفر پنجم شده است!!

اما حوادث پس از اعلام نتیجه انتخابات نشان داد که طراحان و گردانندگان این قلب انتخاباتی به جای گزینه « بد »، برعکس، گزینه « بدتر » را انتخاب کرده اند!! در واقع تنور انتخابات چندان گرم شد که حتی قیای خود این طراحان و گردانندگان را نیز سوزاند!! به نظر می رسد که آن ها در محاسبات خود از در نظر گرفتن حداقل دو عامل مهم غفلت کردند. نخست آن که ضعف و ناتوانی و درماندگی توده رأی دهندگان و پناه بردن آنان از دست یک جناح از حاکمیت به جناح دیگری از آن را بیش از آنچه که هست تصور کردند. آنان می پنداشتند که می توان میلیون ها انسان را به عروسک های خیمه شب بازی بدل کرد، از آنان برای هر چه گرمتر کردن تنور انتخابات

منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران» آمده است. ما - مستقل از این که کدام جناح طبقه سرمایه دار بر دیگری پیروز می شود و با پرهیز از تبدیل شدن به سیاهی لشکر این یا آن جناح - می توانیم و باید با تشکیل شوراهای ضدسرمایه داری خود در محل های کار و زندگی و پیوند این شوراها برای ایجاد شورای سراسری طبقه کارگر ایران سه راهکار فوق را به گونه ای سنجیده و هوشیارانه باهم تلفیق کنیم تا از حالت ضعف و ناتوانی و انفعال کنونی و بستر به قدرت رساندن یک بخش از طبقه سرمایه دار در مقابل بخش دیگر بیرون آمده و مطالبات خود را قدرتمندانه بر کل طبقه سرمایه دار و دولت آن تحمیل کنیم و بدین سان راه را برای مراحل بعدی برچیدن تمامی بساط نظام بردگی مزدی هموار سازیم.

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم !

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

۲۸ خرداد ۱۳۸۸

اما همه این ها را گفتیم تا به اینجا برسیم که : **ما کارگران در کجای این اوضاع ایستاده ایم و چه کار باید بکنیم؟** بدیهی است که جنگ بین دو جناح طبقه سرمایه دار و نمایندگان سیاسی آن ها برای گرفتن سهم بیشتری از قدرت نه تنها جنگ ما نیست بلکه دقیقاً برای تشدید استعمار و سرکوب بیش از پیش ما صورت می گیرد. اما از این نکته درست به هیچ وجه نباید بی تفاوتی ما را نسبت به اوضاع پیش آمده نتیجه گرفت. ما می توانیم و باید این وضعیت را به عرصه دیگری برای مبارزه در جهت تحقق مطالبات ضدسرمایه داری خود تبدیل کنیم. عرصه های اصلی تکنونی اعتراض ما یکی عرصه مبارزه با بیکارسازی ها و تعویق دستمزدها بوده، که راهکار پیشنهادی ما برای مقابله با آن **تصرف** کارخانه ها و به طور کلی مراکز کار و تولید در معرض تعطیل است، و دیگری اعتراض و مقاومت در برابر شکل های مختلف تشدید استعمار و سرکوب، که در این مورد نیز راهکار پیشنهادی ما **اعتصاب** است. اکنون و با توجه به اوضاع پیش آمده، ما ضمن تأکید بر لزوم سراسری کردن دو راهکار فوق به ویژه در شرایط کنونی، راهکار دیگری را نیز در کنار راهکارهای فوق پیشنهاد می کنیم و آن **حضور فعال و سازمانیافته** در **تظاهرات خیابانی با پرچم مطالبات ضدسرمایه داری کارگران** است، که در »

میلیون ها رأی دهنده هم چوب را خوردند و هم پیاز را !

(به مناسبت انتخابات - ۵)

به دست نمی آمد. میلیون ها مردم با دنیایی توهم در مورد انتخاب بد در مقابل بدتر پای صندوق های رأی رفتند و رأی دادند. اما نه فقط اجازه انتخاب بد در مقابل بدتر را به آنان ندادند بلکه اعتراض آنان با باتوم و گاز اشک آور و اسپری فلفل و زندان و چه بسا گلوله رو به رو شد. اکنون دیگر بسیاری از آنان که در انتخابات شرکت کردند آن گونه که خود می گویند پشت دستشان را داغ می کنند که دیگر در هیچ انتخاباتی شرکت نکنند. انتخابات - چنان که قبلاً گفته ایم - حتی در شرایط دموکراتیک نیز قرار نبوده و نیست که مطالبات مردم را برآورده کند. اما در این شرایط دست کم اجازه انتخاب بد در مقابل بدتر را به رأی دهندگان می دهند. در حالی که در جهنم استبدادی سرمایه داری ایران حتی این اجازه نیز به رأی دهندگان داده نشد. اکنون رأی دهنده ایرانی مصداق کامل و بارز کسی است که هم چوب را خورده و هم پیاز را. به حال چنین کسی، به ویژه اگر کارگر باشد، باید تأسف خورد. و این تأسف فقط آنگاه منتفی می شود که این کارگر به جای شرکت در انتخابات شورای خود را تشکیل دهد و قدرتمندانه پرچم مطالبات ضدسرمایه داری خود را در مقابل نظام حاکم برافرازد.

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم !

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

۲۴ خرداد ۱۳۸۸

خیابان های تهران و چند شهر دیگر به صحنه جنگ و گریز معترضان به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری با نیروهای سرکوبگر تبدیل شده است. شعار اصلی معترضان به تقلب در انتخابات، «مرگ بر دیکتاتور» است که اکنون دیگر با وضوح و روشنی بسیار بیشتری می توان دید که منظور آنان فقط احمدی نژاد نیست. خبرهای تأیید نشده ای از کشته شدن چند نفر از مردم در جریان این جنگ و گریزها شنیده می شود. حتی اگر این خبرها نیز صحت نداشته باشند، در یک نکته هیچ تردیدی نیست و آن ضرب و شتم و دستگیری و سرکوب وحشیانه تظاهرکنندگان همراه با ایجاد فضای رعب و وحشت است. از سوی دیگر، تظاهرکنندگان چندین پاسگاه پلیس، بانک، اتوبوس شرکت واحد، ایستگاه اتوبوس، کیوسک تلفن و... را به آتش کشیده و تخریب کرده اند. آنان همچنین در مواردی با سنگ و چوب به سرکوبگران حمله کرده اند و، با ساختن باریکاد و آتش زدن لاستیک و ظروف زباله شهرداری، منطقه وسیعی از تهران (خیابان های ولی عصر، فاطمی، تخت طاووس، عباس آباد، میرزای شیرازی، قائم مقام فراهانی، ونک، کریم خان زند، تخت جمشید، حافظ، فلسطین، انقلاب و...) را به میدان یک جنگ واقعی با نیروهای سرکوبگر تبدیل کرده اند. احساسات تظاهرکنندگان را از همین برخورد قهرآمیز به خوبی می توان درک کرد. آنان احساس می کنند که فریب خورده اند و تحقیر شده اند. پی برده اند که رئیس جمهوری اسلامی از قبل تعیین شده بوده و رأی گرفتن از آنان صرفاً یک بازی نمایشی بوده است. خلاصه آن که خشم تظاهرکنندگان از اینجا ناشی می شود که احساس می کنند برای گرم کردن تئور انتخابات مورد استفاده ابزاری قرار گرفته اند.

به جرأت می توان گفت که آنچه مردم در جریان حوادث چند روز گذشته در مورد انتخابات آموختند با سال ها تبلیغ علیه این پدیده دنیای سرمایه داری

کارگران انبار فروش مشروب در سوئد خواستار حمایت همزنجیران خود هستند

دستمزدهای آنان در نازل ترین سطح تعیین می شود و مجبورند به تمامی شرایط کشنده و ضد انسانی تعیین شده از سوی صاحبان سرمایه تن دهند.

کارگران اخراجی علیه این جنایات اعتراض کرده اند. آنان از همه همزنجیران خویش خواسته اند تا به حمایت فعال از مبارزات آن ها برخیزند. کلوب محلی اتحادیه کارگران به گونه ای بسیار جدی از سوی قاطبه کارگران زیر فشار قرار گرفته است. کارگران وسیعاً از این کلوب درخواست کرده اند که خواستار ممنوعیت کامل جایگزینی افراد استخدامی با کارگران اجاره ای شود. اخراج شدگان برای بار دوم در روز چهارشنبه ۱۰ ژوئن در شهر یوردبرو علیه تصمیم سرمایه داران تظاهرات کردند. آنان ضمن تقاضای حمایت وسیع همزنجیران اعلام کردند که تا گرفتن نتیجه به مبارزاتشان ادامه خواهند داد.

ژوئن ۲۰۰۹

برای جایگزینی کارگران استخدامی توسط نیروی کار بسیار ارزان تر و فاقد هر نوع تضمین ادامه اشتغال، محو گسترده تر دستاوردهای جنبش کارگری و الغا یا تضعیف کامل مقاله نامه هایی مانند قراردادهای دسته جمعی کار، قانون حفاظت از حقوق مستخدمان و مانند این ها را دلیل اصلی بیکارسازی ها می دانند. کارگر زنی که در انبار شهر «یوردبرو» کار می کند می گوید: «شرکت در پی استثمار نیروی کار انعطاف پذیر است. وقتی اخراج های قبلی صورت گرفت ما شاهد استخدام همان میزان کارگران اجاره ای بودیم. بعضی وقت ها شمار کارگران جدید حتی از بیکارشدگان بیشتر بود و این بیانگر آن است که هدف اخراج ها استثمار نیروی کار ارزان تر و آسیب پذیرتر است». کارگر دیگری می گوید: «جایگزین کردن کارگران رسمی توسط کارگران اجاره ای با هدف محدود ساختن قرارداد دسته جمعی کار و معاهده موسوم به قانون حمایت از مستخدمین و نوع این ها صورت می گیرد». او اضافه می کند که کارگران اجاره ای از هیچ گونه حقوقی برای تضمین اشتغال خود برخوردار نیستند.

روز پنجشنبه ۴ ژوئن کارگران انبار شرکت توزیع و فروش مشروبات الکلی در شهر «یوردبرو» سوئد اقدام به تظاهرات کردند. آنان به اخراج خود و همزنجیرانشان اعتراض داشتند. شرکت فروش مشروبات الکلی یک انحصار عظیم سراسری است که در مالکیت دولت سوئد قرار دارد. شرکت کنندگان در تظاهرات فریاد می زدند که سرمایه داران دولتی صاحب انحصار فروش مشروبات کارگران رسمی را اخراج کرده و به جای آن ها کارگران قراردادی مورد استثمار و سلاخی شرکت های آدم فروشی را به کار گمارده است. بیکارسازی ها با اخراج ۴۹ کارگر در اوایل سال جاری آغاز شد. در ماه مه، موج جدید اخراج فرا رسید و ۳۳ کارگر دیگر به همزنجیران بیکار خود پیوستند. صاحبان سرمایه دلیل اخراج ها را کاهش فروش مشروب اعلام می کنند و مطابق معمول بیکارسازی ها را تنها طریق جبران این کاهش می دانند. کارگران همه این ادعای مالکان دولتی شرکت را مردود اعلام می کنند. آنان تلاش بسیار برنامه ریزی شده سرمایه داران

دو مصاحبه با دو کارگر پرستار

مصاحبه اول

دفتر رئیس بیمارستان ظاهراً محل رجوع شکایات است، اما ما سعی می کنیم مشکلات را نگوئیم و فرو بخوریم. زیرا در صورت طرح معضلات با ما بد می شوند. برایمان دردسر درست می کنند و با خطر اخراج رو به رو می شویم.

- آیا اضافه کاری به شما تعلق می گیرد؟

بله می گیرد.

- آیا اضافه کاری و شیفت های کار شب در زندگی شما تاثیر منفی دارد؟

بله تاثیر منفی دارد. دیدن برخی صحنه ها در شب برایمان اعصابی باقی نمی گذارد. افراد چاقو خورده را می آورند. بعضاً با وضعیت فجیع و همین صحنه ها خودش باعث می شود که خستگی را بسیار بیشتر احساس کنیم. علاوه بر این هیچ برنامه استراحت هم نداریم. و همیشه به نوعی خسته هستیم.

مصاحبه دوم

- لطفاً خود را معرفی کنید.

بیتاهستم و در بیمارستان بهشتی بابل کار می کنم. لیسانس پرستاری دارم و در اتاق جراحی قلب باز و مغز مشغول کار هستم.

- با چه مشکلاتی مواجه هستید؟

روزانه کار خیلی طولانی است، حقوق بسیار پایین است. هفته ای ۴۴ ساعت کار می کنم.

- چه میزان حقوق می گیرید؟

در سال گذشته ۵۳۸ هزار تومان می گرفتم که در سال جاری به ۶۴۸ هزار تومان افزایش یافته است.

- آیا از حقوقی که دریافت می کنید کفاف هزینه زندگی شما را می دهد؟

خیر و به همین دلیل در بیمارستان های خصوصی هم کار می کنم.

- خودتان را معرفی کنید و بگویید در کجا کار می کنید؟
سامره هستم و ۶ سال است که در بیمارستان رازی قائم شهر کار می کنم. لیسانس دارم. در بخش جراحی عمومی زنان و چشم مشغول کار هستم.
- به عنوان یک پرستار با چه مشکلاتی مواجه هستید؟
خیلی کوتاه و مختصر بگویم. برخورد بد پزشک و بالا دستی ها با ما چیزی است که ما را رنج می دهد.
- چند ساعت در روز به این کار مشغول هستید؟
روزی ۸ ساعت.
- چه میزان دستمزد می گیرید؟
من استخدام نیستم و ماهی ۲۵۰ هزار تومان می گیرم.
- آیا حقوقی که می گیرید کفاف زندگی شما را می دهد؟
خیر، با این حقوق اندک امکان اداره زندگی خود را ندارم و مجبورم در جای دیگر هم کار کنم.
- آیا حقوق خود را به موقع دریافت می کنید؟
نه، اذیت می کنند.
- آیا از ایمنی محیط کار برخوردار هستید؟
خیر. به طور مثال یکی از پرستاران همکارم در جریان خون گیری از یک بیمار مبتلا به هپاتیت به دلیل نداشتن وسایل ایمنی خودش به هپاتیت مبتلا شد و متأسفانه دوماه بعد درگذشت. ما در کار خویش با مخاطرات جدی مواجه هستیم.
- آیا جایی می توانید مشکلات خود را مطرح کنید؟ کسی پیگیری می کند؟

- آیا اضافه کاری به شما تعلق می گیرد؟

بله ولی محدودیت داریم. در طول ماه نمی توانیم بیش از ۱۳۵ ساعت اضافه کاری داشته باشیم.

- آیا اضافه کاری و شیفت شب در زندگی شما تاثیر منفی دارد؟

برای من خسته کننده است و در روحیه ام اثر منفی دارد، برای همسر که فرهنگی است چیزی به نام شب کاری قابل قبول نیست.

- آیا از امنیت محیط کار برخوردار هستید؟

خیر. همیشه در معرض ابتلا به بیماری هایی مانند ایدز و سایر بیماری های مهلک هستیم. نبود امکانات ایمنی سبب انتقال بیماری از افراد بیمار به ما می شود.

منبع: آژانس ایران خیر

۲۶ خرداد ۸۸

ناآرامی در پرو و کشتار سرخ پوستان

در جمعه ۱۲ ژوئن ۲۰۰۹ با حمله نظامیان پرو به سرخ پوستان معترض ۳۰ سرخ پوستان کشته شدند. دولت آلن گارسیا سه سال پیش با شعار مقابله با فساد مالی در مقابل ناسیونالیست های چپ به پیروزی رسید. گارسیا از ۱۹۸۵ در ۳۶ سالگی به عنوان جوان ترین رئیس جمهوری آمریکای لاتین کارش را آغاز کرد. دوران حکومت او با بحران شدید اقتصادی، تورم ۳۰۰۰ درصدی، تشکیل گروه های شبه نظامی وابسته به حکومت، ناآرامی های اجتماعی، کشتار، ناپدید شدن ها، فساد مالی و گسترش فقر همراه بود و سبب روی کار آمدن فوجی موری شد. او به کلمبیا و سپس به فرانسه گریخت و در سال ۲۰۰۱ دوباره به کشور برگشت. در انتخابات ۲۰۰۶ گفت از اشتباهات گذشته درس گرفته است. اما متأسفانه و برخلاف ضرب المثل های «آزموده را آزمون خطاست» و «انسان هیچ گاه دوبار از یک سوراخ گزیده نمی شود» مردم با فراموش کردن گذشته درناک خود باز هم در انتخابات شرکت کردند و بین بد و بدتر به انتخاب پرداختند و به او رای دادند. مشابه این برخوردها را اکنون به وضوح در ایران نیز شاهدیم. دولت آلن گارسیا با بستن قرارداد تجارت آزاد با ایالات متحده به بهانه بهره گیری از منابع زیرزمینی برای مردم، تخریب جنگل های طبیعی و خصوصی کردن آب رودخانه و محروم کردن مردم بومی از دست یابی مستقیم به آن ها، راه ورود کنسرن های بین المللی به

پرو را برای غارت منابع زیرزمینی این کشور باز کرد. مصوبه های جدید قانونی به ویژه ۱۰ مصوبه جدید، ۴۰۰ هزار سرخ پوستان منطقه آمازون را از زمین هایشان بیرون می راند. اکنون یک شرکت نفتی انگلیسی- فرانسوی مشغول اکتشاف نفت و گاز است و کنسرن های دیگر منتظر ورود و تقسیم منابع و منافع.

طی این سه سال جنگ و گریز و درگیری ادامه داشته است. اما جنگ و گریزها از ماه آوریل اوج گرفته است. تظاهرات گسترده سرخ پوستان از ۹ آوریل آغاز شد. از آن زمان ۵۰۰۰ نفر از ساکنان شهرهای باگوا و اتکوباما جاده ها را بسته و حمل نقل کالاها به ویژه نفت و گاز را مشکل ساخته اند. دولت ابتدا واکنشی نشان نداد و منتظر ماند تا مسئله خودش فروکش کند. اما جنبش گسترش یافت. در چهارم ماه یک قایق مسلح نظامی همراه با یک قایق کنسرن انگلیسی- فرانسوی سدی را که سرخ پوستان برای جلوگیری از عبور قایق کنسرن ها روی رودخانه روی که مهم ترین شعبه آمازون است بسته بودند، تخریب کرد. در ۹ ماه مه، بعد از یک اکتیون رادیکال توسط سازمان بومیان، دولت در ۴ شهر وضعیت ویژه اعلام کرد و اقدام بومیان را «اعلام جنگ» علیه هرکسی خواند که می خواهد در روند تاریخ تغییر ایجاد کند!! گارسیا درباره ساکنان بومی منطقه آمازون گفت آن ها شهروند درجه یک نیستند و نباید خواسته خود را به مردم تحمیل کنند!!

۱۲ ژوئن ۲۰۰۹

انتخابات و ضعف و ناتوانی فاجعه بار طبقه کارگر

(به مناسبت انتخابات - ۴)

طریق مخالفت با دولت احمدی نژاد مقدور نیست و دلیل آن هم روشن است و برای هرکس که جمهوری اسلامی را می شناسد نیاز به توضیح ندارد. اما مخالفت با جمهوری اسلامی فقط یک روی سکه ای است که این روزها در خیابان های شهرهای مختلف ایران می بینیم.

روی دیگر این سکه آن است که این اقیانوس مخالفت با نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی اسیر چهارچوب انتخابات است و درست به همین علت در جهت معکوس خود یعنی تحکیم هرچه بیشتر پایه های این نظام عمل می کند. امواج سرکش مخالفت با نظام جمهوری اسلامی قرار است به جای احمدی نژاد مهره دیگری از همین نظام یعنی موسوی را سرکار بیاورد. سرنوشت

این روزها به بهانه انتخابات میلیون ها نفر در سراسر ایران به خیابان ها می آیند و مخالفت خود را با محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری اسلامی ایران، اعلام می کنند. فضای شهرها سرشار از شعارهای «مرگ بر دیکتاتور» و «نصرمن اله و فتح قریب، مرگ بر این دولت مردم فریب» میلیون ها انسان معترض و مخالف دولت احمدی نژاد است. اما این مخالفت صرفاً مخالفت با دولت احمدی نژاد نیست. این مخالفت پیشینه ای سی ساله دارد و به مخالفت با دولت احمدی نژاد محدود نمی شود. پیش از احمدی نژاد وجود داشته است و بی گمان پس از او هم وجود خواهد داشت. این مخالفت، مخالفت با کل نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی است. «نه» گفتن به تمامیت این نظام است. در شرایط کنونی، مخالفت علنی و آشکار با کل نظام جمهوری اسلامی جز از

محتوم این مخالفت چیزی جز موافقت با جمهوری اسلامی نیست. ویژگی اصلی پدیده ای که این روزها در مقابل چشمان ما جریان دارد همین تناقض است. این همه شور و هیجان و انرژی جوانانی که از دست حاکمیت کنونی به جان آمده اند جز تحکیم و تقویت پایه های نظام سرمایه داری حاکم بر ایران کاری نخواهد کرد، زیرا قرار است به شرکت در انتخابات و رای دادن به یکی از کاندیداها بینجامد و رای دادن به هر کاندیدایی چیزی جز رای دادن به نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی نیست. درست به همین دلیل است که در حالی که کوچک ترین مخالفتی با جمهوری اسلامی از زاویه ضدیت با سرمایه داری و حتی دفاع سندیکالیستی از منافع کارگران سر از زندان اوین در می آورد، این شب ها می توان بدون هیچ گونه مزاحمت نیروهای انتظامی و امنیتی تا صبح در خیابان رقص و پایکوبی کرد و فریاد زد « اتل متل توتوله، دیکتاتور کوتوله»، « یه هفته، دو هفته، احمدی حمام نرفته»، « دکتر برو دکتر»، « احمدی بای بای، احمدی بای بای» و... جمهوری اسلامی خوب می داند دارد چه کار می کند. اگر قرار باشد تنور انتخابات روز جمعه ۲۲ خرداد با شرکت میلیونی مردم گرم تر از انتخابات های قبلی شود چه باک از میدان دادن به یک مخالفت کنترل شده با جمهوری اسلامی حتی با شعار « مرگ بر دیکتاتور»!! چه باک از میدان دادن به شور و هیجان و رقص و پایکوبی جوانان و درواقع تخلیه انرژی آنان حتی با شعار « اتل متل توتوله، دیکتاتور کوتوله»!! جمهوری اسلامی خیلی خوب می داند که این مخالفت، به رغم هزینه های اجتناب ناپذیری که بر نظام تحمیل می کند، نه تنها نمی تواند سد مقابل خود را از سر راه بردارد بلکه، برعکس، در جهت تحکیم و تقویت این سد عمل می کند. با همه هزینه هایی که این روزها نظام سرمایه داری حاکم بر ایران تحمل می کند، برنده پدیده مخالفت با این نظام از طریق شرکت در انتخابات بدون هیچ تردیدی جمهوری اسلامی است.

اما چرا این میلیون ها انسان مخالف، مخالفت خود را از طریق شرکت در انتخاباتی بیان می کنند که نه تنها نظام مورد مخالفت را از سر راه بر نمی دارد بلکه آن را تحکیم و تقویت می کند؟ پاسخ این پرسش را باید فقط و فقط در ضعف و ناتوانی این میلیون ها مخالف جستجو کرد، به این دلیل بسیار روشن که اگر این میلیون ها مخالف قدرت می داشتند قاعدتا به جای شرکت در انتخاباتی که نظام مورد مخالفت را تقویت می کند خود این نظام را از سر راه خود برمی داشتند. همین که مخالفت با نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی در همان حال به تقویت این نظام از طریق شرکت در انتخابات منجر می شود نشان می دهد که این مخالفت قدرت آن را ندارد که نظام مورد مخالفت خود را از سر راه بردارد. این ضعف و ناتوانی از نوع همان ضعف و ناتوانی کارگرانی است که برای گرفتن حقوق معوقه خود به همان کسان و نهادهایی متوسل می شوند که حقوق کارگران را معوق کرده اند: سرمایه داران و دولت آن ها. ما بارها در مورد این ضعف و ناتوانی و درماندگی و علت آن سخن گفته ایم و در اینجا به اشاراتی بسنده می کنیم.

ضعف و ناتوانی و استیصال کارگران در مبارزه با نظام سرمایه داری را خود این نظام و سازو کارهای گوناگون آن بازتولید می کند. سرمایه با همان رابطه اجتماعی خرید و فروش نیروی کار مدام کارگران را با محصول کار یعنی تبلور و تجسم قدرت خود بیگانه می کند. سرمایه مدام کارگران را با کار خود یعنی عامل تولید ثروت و قدرت در جامعه بیگانه می کند. سرمایه با ایجاد رقابت مرگبار در میان کارگران آنان را با یکدیگر بیگانه می کند. این ها همه به معنای بازتولید مدام و یکریز ضعف و ناتوانی و درماندگی در طبقه کارگر است. این همان بستر حاضر و آماده ای است که رفرمیسم یا اصلاح طلبی برای بازداشتن کارگران از مبارزه آگاهانه و متشکل با سرمایه داری از آن تغذیه می کند. این همان بستر آماده ای است که بحث شرکت در انتخابات با راهکار «انتخاب بین بد و بدتر» از آن تغذیه می کند. این راهکار هیچ چیز نیست جز هموارکننده راه تبدیل مخالفت کارگران با سرمایه داری به موافقت آنان با این نظام. این راهکار، که بخش عمده ای از جمعیت میلیونی شرکت کننده در انتخابات عمل خود را با آن توجیه می کنند، هیچ

چیز نیست جز تبدیل میلیون ها مخالف نظام سرمایه داری به زانده همین نظام. این راهکار هیچ چیز نیست جز تبدیل روی گردانی میلیون ها مخالف سرمایه داری به میلیون ها موافق آن از طریق شرکت در انتخابات. اما رفرمیسمی که سرمایه داری مدام آن را از درون خود بازتولید می کند درمورد انتخابات فقط در این شکل راست و با راهکار «انتخاب بین بد و بدتر» فرموله نمی شود. این رفرمیسم در شکل «چپ» و با راهکار تحریم ضد رژیم (و نه ضد سرمایه داری) نیز تئوریزه می شود. ما در نوشته قبلی درمورد این دو راهکار رفرمیستی دربرخورد با انتخابات به تفصیل بحث کرده ایم و خوانندگان را به این نوشته ارجاع می دهیم. در اینجا این فرصت را مغتنم می شماریم و به نکاتی تاریخی درباره تاثیر فاجعه بار این شکل های رفرمیسم در ایجاد وضعیت کنونی جنبش طبقه کارگر ایران و توجیه ضعف و ناتوانی فاجعه بار این جنبش اشاره می کنیم.

جنبش کارگری ایران از همان آغاز پیدایش خود در اوایل قرن بیستم میلادی اسیر این شکل های رفرمیسم شد. رفرمیسم چپ از زبان «حزب کمونیست ایران» مدام در گوش توده های کارگر خواند که خواستار رشد «آزاد» تر!! و «مستقل» تر!! و «ملی» تر!! سرمایه داری باشند. به کارگران گفت که انباشت سرمایه توسط سرمایه داران انگلیسی را به حساب توسعه سرمایه داری نگذارند!! به آنان القا کرد که معیشت و رفاه و آزادی آنان را نه سرمایه داری بلکه «امپریالیسم» است که تهدید می کند. از کارگران خواست که به جای مبارزه با سرمایه دست به کار پیکار علیه امپریالیسم شوند. سیاهی لشکر درمانده و بی نام و نشان جبهه متحد ضد امپریالیستی شوند. دست سرمایه داران «ملی» و ملاکان «لیبرال» را بشمارند. هم عهد و هم پیمان و هموا با طبقه سرمایه دار برای صنعت مستقل ملی!! و رشد آزاد سرمایه!! بجنگند. رفرمیسم چپ در کنار این نسخه پیچی های باب طبع سرمایه از کارگران خواست که برای حل و فصل مشاجرات خود با صاحبان سرمایه راه تشکیل سندیکا و سازمانیایی سندیکالیستی را در پیش گیرند. طبقه کارگر ایران سال ها به گفته های رفرمیسم چپ گوش کرد. در مشاجرات میان بخش های مختلف طبقه سرمایه دار حل شد. از جنب و جوش واقعی ضد سرمایه داری خود بازماند. سرباز جبهه خلق و ضد امپریالیسم ملی گرایانه خلقیون چپ نما شد. زیر تاثیر این رفرمیسم قادر به جهت گیری آگاهانه و سازمان یافته جنبش ضد سرمایه داری خود نشد و بدین سان همچون موجودی آویزان به فرقه، فرومانده و آسیب پذیر با وزیدن توفان سهمگین دیکتاتوری رضاشاهی پرپر شد و توان مقابله اساسی با استثمار سرمایه داری و بی حقوق های ناشی از مناسبات بردگی مزدی را از دست داد. رفرمیسم چپ در واقعیت طبقاتی خود سخنگوی بخشی از طبقه سرمایه دار بود که با افراشتن پرچم طبقه کارگر توده های این طبقه را از کارزار واقعی طبقاتی خود بازمی داشت و به اردوگاه سرمایه پیوند می زد. طبقه کارگر ایران زیر فشار موعظه ها و رهنمودهای رفرمیسم چپ هویت طبقاتی و ضد سرمایه داری خود را گم کرد و به زانده جنبش های این یا آن بخش طبقه سرمایه دار بدل شد.

چندی بعد، وارثان بسیار راست تر رفرمیسم چپ در هیأت «حزب توده ایران» بساط سربازگیری در میان کارگران را پهن کردند. این بار بخش های مختلف طبقه سرمایه دار هر کدام به صورت سازمان یافته تر برای تثبیت و تحکیم نقش خود در کار برنامه ریزی اقتصاد، سیاست و نظم جامعه و برای پاسخ هر چه مؤثرتر به ملزومات توسعه و تسلط سرمایه داری در تقلا بودند. اردوگاه سرمایه داری دولتی شوروی در سطح بین المللی به یکی از دو قطب عظیم سرمایه تبدیل شده بود. بخشی از طبقه سرمایه دار ایران به این قطب وابسته بود و رفرمیسم چپ نمایندگی این قطب و سرمایه داران ایرانی وابسته به آن را برعهده داشت. تمام تلاش رفرمیسم چپ در این دوره آن بود که زیر پرچم طبقه کارگر جنبش کارگری ایران را از هر نوع مبارزه علیه سرمایه باز دارد. نطفه رویکرد ضد سرمایه داری را در میان توده های کارگر خاموش سازد. سندیکالیسم را به عنوان بستر سازش طبقه کارگر و نظام سرمایه داری در میان کارگران جا اندازد. جنبش کارگری را به زانده

کشمکش میان بخش های مختلف طبقه سرمایه دار تبدیل کند. توده های کارگر در خلاء حضور مؤثر و نیرومند و آگاه و افق دار رویکرد ضدسرمایه داری در سطحی بسیار وسیع به موعظه های رفرمیسم چپ نمای اردوگاهی دل بستند. آنان در این دوره نیز قادر به سازماندهی مبارزات ضدسرمایه داری خود نشدند و در این مورد سنگی بر روی سنگ نگذاشتند. با کودتای ۲۸ مرداد، توفان وحشت و گند و خون دیکتاتوری سلطنتی سرمایه باز هم به سراغ طبقه کارگر آمد. باز هم هر جنب و جوش و اعتراض کارگری درو شد و جنبش کارگری بی هیچ استخوان بندی و قوام و استحکام ضدسرمایه داری اسیر تیغ جلادان حاکم نظام بردگی مزدی شد.

تاریخ به جلو شتافت. در سال های دهه پنجاه شمسی توده های کارگر، کارخانه های کشور را به میدان مبارزه و اعتصاب علیه شدت استثمار سرمایه تبدیل کردند. مبارزات کارگران در مراکز کار و تولید و در جنبش های گسترده حق مسکن و مانند این ها سال ها به طول کشید. آنان خواسته هایی را بر سرمایه داران تحمیل کردند. معضلات انبوهی را بر سینه سرمایه کوبیدند. نظام سرمایه داری را در ورطه مجادلات درونی فرو بردند. چگونگی بقای سرمایه داری را به مشکل عاجل و پیچیده دولتمردان داخلی و بین المللی سرمایه مبدل ساختند. کارگران همه این کارها را انجام دادند و با انجام آن ها زمینه های خیزش وسیع توده ای سال های ۵۶ به بعد را فراهم کردند. با این همه، تحت تاثیر اشکال توأمان رفرمیسم چپ و راست راه مبارزه طبقاتی خود را در بیراهه های سرمایه گم کردند و به طبقه شکست خورده انقلاب تبدیل شدند. در سال های قبل و اوایل انقلاب ۵۷، رفرمیسم چپ این بار در هیأت انتقاد از اسلاف خود، گاه در پوشش «چریک فدایی خلق» و گاه با رهنمود «کار در میان طبقه کارگر» و «پیوند با جنبش کارگری»، اما در هر حال بدون هیچ نوع نقد ضدسرمایه داری، همان رفرمیسم گذشته را البته درپوشش سرنگونی طلبی فراطبقاتی ادامه داد. در این دوره نیز هر چه گفت هیچ نشانی از پیکار ضدسرمایه داری طبقه کارگر نداشت. رژیم ستیزی خلقی و ناسیونالیستی، تلاش برای سربازگیری از فعالان کارگری کارخانه ها، تبدیل کارگران برخی مناطق از جمله کردستان به نیروهای پیشمرگ جنبش ناسیونالیستی، تکه تکه کردن فعالان کارگری و آویختن هر کدام به فرقه ای مخالف فرقه ها و احزاب سکتی دیگر، نسخه پیچی سندیکا و تبلیغ سندیکالیسم و نوع این کارها یکی یکی تیشه هایی بود که بر ریشه هر نوع جهت گیری خودآگاهانه ضدسرمایه داری توده های کارگر فرود آورد. جنبش کارگری در این دوره نیز قادر به هیچ ابراز وجود مستقل، نیرومند، آگاهانه، افق دار، طبقاتی و ضد سرمایه داری نشد. در دهه شصت نیز رفرمیسم چپ نقد «خلق گرایی» جنبش چپ را به پوششی برای گریز از نقد رفرمیسم تبدیل کرد و باز هم به بخش وسیعی از فعالان کارگری آدرس غلط داد و آنان را به بیراهه کشاند. فرقه هایی که در دهه شصت و پس از آن یکی پس از دیگری با نام های «کمونیست» و «کارگری» و... تشکیل شدند، علاوه بر ادامه سنت های فرقه گرایانه و اصلاح طلبانه احزاب و گروه های پیشین، حزب بازی فرقه ای و کاریکاتوری و بت سازی از «لیدر» های حزبی و دعوت از کارگران برای سجده در مقابل بت های محقر گروهی و سکتی را نیز به این سنت ها افزودند. تأثیرهای ویرانگر رفرمیسم چپ بر جنبش کارگری با زوال تدریجی محافل آن کمتر و کمتر می شد. اما به موازات این تضعیف و فروپاشی و به علت خمیرمایه رفرمیستی اش، ایفای نقش آن در کار خدمتگزاری به سرمایه این بار در پوشش رفرمیسم راست سندیکالیستی هرچه بیشتر می شد. چند سال اخیر، دوره کرنش رفرمیسم چپ در مقابل سندیکالیسم در ایران و در سطح بین المللی بوده است. این دوره، انحلال هرچه گسترده رفرمیسم چپ در سندیکالیسم و رفرمیسم راست را به نمایش نهاده است. تدارک هر چه وسیع تر برخی فعالان کارگری اسیر رفرمیسم چپ در توسل به سرمایه داران صدرنشین اتحادیه های کارگری تا مغز استخوان مزدور سرمایه جهانی (از قبیل گای رایدر و شرکا) برای توسعه سندیکالیسم در ایران نمود روشنی از شتاب تند این روند انحلال است.

جنبش کارگری ایران زیر تاثیر رفرمیسم راست و چپ از نقش آفرینی ضدسرمایه داری خود بازمانده است. این جنبش زیر فشار سهمگین این رویکردها در هیچ دوره ای قادر به تشکیل صف مستقل و نیرومند خود نشد. در سال های دهه ۲۰ هیزم رایگان تنور جنبش ضدامپریالیستی ناسیونالیست های چپ شد. در سال های ۲۰ تا ۳۰ وثیقه تسویه حساب میان بخش های مختلف طبقه سرمایه دار در جامعه ایران و در سطح جهانی شد. پیش و پس از سال ۵۷، انقلاب ضدسرمایه داری خویش را گم کرد و بازنده واقعی میدان گردید. وضعیت موجود قابل قیاس با هیچ یک از دوره های قبل نیست. نه سال های پیش از دهه ۲۰ است، نه فاصله میان ۲۰ تا ۳۲ است و نه سال های انقلاب ۵۷ است. اما روزهای تشتت درون قدرت سیاسی سرمایه بر سر چگونگی استمرار حیات سرمایه داری و ادامه تحمیل این نظام بر طبقه کارگر است. بخش های مختلف طبقه سرمایه دار عملاً فضای زندگی و افکار عمومی جامعه را در درون همین مجادلات غرق کرده اند. در چنین شرایطی طبقه کارگر به عنوان طبقه ای که عظیم ترین بخش توده هایش دارد به صورت رقت باری در کوره سودسازی و سودجویی بی عنان سرمایه خاکستر می شود می بایست علیه کل این وضعیت به میدان می آمد. می بایست به میزان توان خود حول منشور مطالبات پایه ای خود صف آرایی می کرد. باید با تشدید و توسعه مبارزه ضدسرمایه داری خویش تلاش بخش های مختلف طبقه مسلط برای تحکیم پایه های مناسبات بردگی مزدی را خنثی می کرد. باید فضای جامعه را از دست سرمایه داران و دولتمردان می گرفت و در شعارهای واقعی ضدسرمایه داری غرق می کرد. طبقه کارگر برای این کارها نیاز به آمادگی و تدارک و سطحی از سازمانیابی و آگاهی و افق روشن ضدسرمایه داری داشت. رفرمیسم چپ و راست در صد سال ایفای نقش خود بزرگ ترین ضربه را بر روند چنین تدارک و تجهیز فرود آوردند. رفرمیست های چپ و راست وجود دیکتاتوری استبدادی را عامل اصلی فروماندگی و استیصال طبقه کارگر می دانند. دیکتاتوری بی گمان نقش تعیین کننده ای در پیدایش این وضع داشته است و دارد. اما دیکتاتوری شیوه اعمال حاکمیت سرمایه است و طبقه کارگر نمی تواند با بهانه کردن دیکتاتوری بر ماندگاری همیشگی خود در جهنم سرمایه داری مهر تأیید بکوبد. واقعیت این است که رفرمیست ها نیمی از حقیقت را می گویند و نیمی از حقیقت بزرگ ترین دروغ است. رفرمیسم در دو شکل چپ و راست آن تاریخاً هیزم بیار معرکه ای بوده که شرایط موجود را بر توده های کارگر تحمیل کرده است.

طبقه کارگر ایران و به ویژه فعالان آن باید از شرایط روز درس بگیرند. باید بدانند که هر لحظه غفلت از تلاش مؤثر آگاهانه برای سازمانیابی شورایی و ضدسرمایه داری لحظه ای در تحکیم پایه های قدرت سرمایه و سلاخی شدن هر چه وحشیانه تر توده های کارگر توسط سرمایه است. باید از همین وضعیت برای سازمانیابی شورایی و ضدسرمایه داری حول منشور مطالبات پایه ای خود حداکثر استفاده را به عمل آورند. باید قدرت متحد و متشکل خود را علیه سرمایه اعمال کنند. باید مطالبات ضدسرمایه داری خود را قدرتمندانه بر سرمایه داران و دولت آن ها تحمیل کنند. و سرانجام درمورد حاضر، یعنی انتخابات نظام سرمایه داری، به جای شرکت در انتخابات باید قدرت متشکل خود برای دستیابی به مطالبات ضدسرمایه داری طبقه کارگر را به صحنه آورند.

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم!

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

۲۱ خرداد ۱۳۸۸

انتخابات و راهکار ضد سرمایه داری در مقابل راهکارهای فرمیستی

(به مناسبت انتخابات - ۳)

با حضور خود در رای گیری ها عملاً به استحکام و قوام رژیم سیاسی حاکم کمک می کنند. اولی ها رای دادن را وسیله ای برای سنگین ساختن کفه توازن قوا در ساختار قدرت سیاسی حاکم به نفع خویش می بینند، در حالی که دومی ها هیچ کدام از نیروهای رقیب درون حاکمیت سیاسی را تضمین کننده هیچ بهبودی در اوضاع سیاسی یا هموارساز راه بالندگی اقتدار حزب یا گروه و رویکرد خود به حساب نمی آورند. جریان نخست به لحاظ سیاست، اهداف و خط مشی با گروه هایی از حاکمیت تجانس انداموار دارد. اما طیف دوم به نوع متفاوتی از برنامه ریزی برای نظام اجتماعی مسلط موجود می اندیشد و هیچ یک از بخش های حاکمیت را همگن و همسوی خویش در تنظیم و اجرای این برنامه ارزیابی نمی کند. این تفاوت را به صورت دیگری نیز می توان بیان کرد. طرفداران هر دو راهکار با دیکتاتوری عنان گسیخته حاکم مخالفت دارند و خواستار تغییر قدرت سیاسی حاکم یا وقوع تغییراتی در ساختار این قدرت هستند. در این میان، اولی ها دستیابی به تغییرات و تحقق انتظارانشان را به سرنگونی رژیم سیاسی پیوند نمی زنند بلکه تلاش می کنند تا همراه بخش های دیگر طبقه خویش از طریق انتخابات به اهداف سیاسی و اجتماعی خود جامعه عمل پوشند. اما دومی ها، برعکس، موجودیت رژیم سیاسی و به ویژه فشار دیکتاتوری پلیسی را سد راه نفوذ خود در میان توده های کارگر و اقشار اجتماعی دیگر می بینند و بر این باورند که تأمین و توسعه نفوذشان در سطح جامعه و در میان توده کارگر و غیرکارگر در گرو سرنگونی رژیم سیاسی است. آنان انتخابات را تریبونی می دانند که از طریق آن می توان اهداف خویش را در میان کارگران و فرودستان تبلیغ کرد و حمایت این طبقات و اقشار را جلب کرد.

۴- هر دو رویکرد، ضعف و ناتوانی و درماندگی کارگران در مقابل سرمایه داری و آویزان شدن آن ها به یک بخش از سرمایه در مقابل بخش دیگری از آن را توجیه می کنند و، بهتر بگوییم، پنهان می کنند و می پوشانند. واقعیت این است که شرکت کارگران در انتخابات، چنان که در نوشته های قبلی توضیح داده ایم، هیچ چیز نیست جز پناه بردن آنان از یک بخش از طبقه سرمایه دار به بخش دیگری از آن از موضع ناتوانی و استیصال در مقابل نظام سرمایه داری. رویکرد انتخاب بد در مقابل بدتر با توجیه این پناهنده‌گی در واقع برناتوانی و درماندگی طبقه کارگر پرده ساتر می اندازد. رویکرد تحریم انتخابات نیز با آویزان کردن کارگران به حزب و دار و دسته خود (به جای آویزان شدن آن ها به بخش «بد» در مقابل بخش «بتر») باعث می شود که کارگران به ضعف و ناتوانی و بی پشت و پناهی خود در مقابل سرمایه داری پی نبرند و بدین سان درصدد رفع آن برنیایند. هر دو رویکرد به جای انگشت گذاشتن بر درماندگی و ناتوانی موجود کارگران در مبارزه متحد و متشکل با سرمایه داری آن را به بستر و سکوی برای دستیابی خود به قدرت سیاسی تبدیل می کنند.

با این همه، این دو رویکرد به رغم این اشتراک ها یک تفاوت مهم نیز دارند. تا آنجا که به بحث انفعال و فعالیت و دخالتگری از موضع سرمایه داری مربوط می شود، رویکرد تحریم انتخابات کاملاً انفعالی است در حالی که رویکرد شرکت در انتخابات و گزینش بد در مقابل بدتر به هر حال از همان موضع سرمایه داری در تعیین سرنوشت خود دخالت می کند. به بیان دیگر، رویکرد گزینش بد در مقابل بدتر به هر حال یک اقدام سیاسی سرمایه دارانه را پیش پای طرفداران خود می گذارد، حال آن که تحریم سرنگونی طلبانه فراطبقاتی رویکردی انفعالی است که موجد هیچ گونه حرکت سیاسی حتی از موضع سرمایه دارانه نیز نیست. اما از آنجا که آنچه در تحلیل ها نادیده

در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در جامعه سرمایه داری ایران، از سوی نیروهای اجتماعی منتقد و مخالف رژیم سیاسی حاکم به طور کلی دو راهکار طرح و تبلیغ می شود. عده ای انتخابات را تحریم می کنند و پایه استدلال آن ها معمولاً این است که دموکراسی، آزادی و شرایط مشارکت آزاد شهروندان فراهم نیست. اینان بر این باورند که اگر امکان اثرگذاری فعال بر روند رای گیری ها وجود داشت، اگر همه می توانستند نماینده مطلوب خود را انتخاب کنند آنگاه شرکت در انتخابات نه فقط مجاز بلکه بسیار ضروری می شد. اما تا زمانی که چنین نیست و فشار دیکتاتوری و قهر عریان اجازه چنین تأثیرگذاری هایی را نمی دهد، بهترین راه عبارت است از تحریم انتخابات و خودداری از صدور مجوز مشروعیت برای رژیم سیاسی حاکم. عده ای دیگر تحریم را امری مردود و منفعل می پندارند و آن را عملاً دادن فرصت به بدترین گرایشات حکومتی برای تحکیم هر چه بیشتر پایه های قدرت خود می دانند. از منظر اینان باید همیشه بد را بر بدتر ترجیح داد، باید در انتخابات شرکت کرد و با گزینش بد راه یکه تازی بی عنان بدتر را سد کرد. در باره هر کدام از این راهکار ها ما قبلاً تا حدودی صحبت کرده ایم و رابطه اندرونی میان تحلیل ها، نظرات و راهکارهای آنان با واقعیت طبقاتی و اهداف و انتظارات اجتماعی شان را کم و بیش مورد اشاره قرار داده ایم. در اینجا قصد تکرار آن مباحث را نداریم. نکات دیگری است که باید بر روی آن ها اندکی درنگ کنیم. هدف این است که اولاً وحدت ریشه ای این دو راهکار و نیز تفاوت آن ها را نشان دهیم و ثانیاً در مقابل آن ها راهکار ضد سرمایه داری را توضیح دهیم.

واقعیت این است که دو راهکار فوق دارای مشترکات بسیار اساسی هستند، مشترکاتی که شاخ و برگ های یک ریشه کاملاً واحد یعنی فرمیسم یا اصلاح طلبی را تشکیل می دهند. این وجوه اشتراک را باید نخست در قالب خود راهکارها و سپس در زهدان واقعی رویش یا سرچشمه مشترک جوشش آن ها بازکرد و مورد تامل قرار داد. تا جایی که از ساختار متعارف راهکارها صحبت می کنیم نقاط اشتراک این دو رویکرد به قرار زیر است:

۱. مدافعان هر دو راهکار انتخابات را ابزار مناسبی برای دخالت در تعیین چگونگی نظم اجتماعی و تعیین سرنوشت زندگی شهروندان می دانند. هیچ کدام از آن ها اساس انتخابات را به عنوان یک سازو کار سرمایه داری برای انتقال قدرت از یک بخش از سرمایه به بخش دیگری از آن نه تنها نمی کنند بلکه نقش آن را به عنوان ظرفی برای ابراز قدرت و اثرگذاری بر روند جاری اوضاع مثبت می دانند و مورد تأیید قرار می دهند.

۲. هر دو جریان بر این باورند که انتخابات فقط اهرمی برای فشار بر تصمیم گیری ها و برنامه ریزی های حاکمان وقت نیست بلکه پلکانی برای صعود به اریکه قدرت، احراز مکان معین در قدرت سیاسی، دخالت از بالا در اداره امور اجتماعی، سمت دادن به سیاست ها و تعیین حد و حدود آزادی ها و حقوق مدنی شهروندان است.

۳. برای حامیان هر دو راهکار، نبود دموکراسی و آزادی های سیاسی و فشار دیکتاتوری و سرکوب شالوده واقعی تصمیم گیری است. طرفداران شرکت در انتخابات و گزینش بد در مقابل بدتر تسلط گسترده دیکتاتوری را سدی بر سر راه انتخاب نمایندگان واقعی خود اعلام می کنند و انتخاب بد را راهی برای اعمال فشار بر پایه های محکم دیکتاتوری و تضعیف آن می دانند. مدافعان تحریم، برعکس، مشارکت در انتخابات را اقدامی در راستای مشروعیت بخشی آشکار به این دیکتاتوری می دانند و بر این باورند که افراد

در مقابل راهکارهای تحریم و گزینش بد به جای بدتر، راهکار سومی نیز وجود دارد. این راهکار، مقابله و مبارزه فعالانه با نفس انتخابات در نظام بردگی مزدی از طریق متحدشدن حول منشور مطالبات ضدسرمایه داری طبقه کارگر است. این رویکرد، در مقابل سلاخی قدرت پیکار طبقاتی کارگران در پای اقتدار یک بخش از طبقه سرمایه دار در مقابل بخش دیگر از یک سو و گره زدن موج ناراضیایی توده های کارگر به علم و کنتل سرنگونی طلبی فراطبقاتی از سوی دیگر، راهکار تقویت هر چه مؤثرتر روند سازمانیابی، رشد آگاهی، تحکیم موقعیت پیکار و تعرض علیه شیرازه حیات سرمایه را پیش پای کارگران می گذارد. راهکار ضدسرمایه داری، انتخابات را همچون هر رخداد دیگر درون جهنم سرمایه داری زمینه ای برای دمیدن در تنور مبارزه طبقاتی و آرایش قوای نیرومندتر و آگاه تر توده های کارگر در مقابل سرمایه می بیند. همزمان با راه افتادن جار و جنجال سرمایه داران و دولت آن ها در مورد برگزاری هر انتخابات، قبل از هر چیز می کوشد تا توده های کارگر را به کالبدشکافی ضدکارمزدی این رویداد مجهز کند. مسئله رأی و رأی گیری و حق رأی و پدیده انتخابات را از عمق رابطه خرید و فروش نیروی کار بیرون می کشد، مکان همه این ها را به عنوان حلقه های پیوسته زنجیره حیات رابطه تولید ارزش اضافی، مصالح بیگانه سازی مطلق کارگر با قدرت طبقاتی ضدسرمایه داری خود و ابزار کفن و دفن واقعی حق دخالتگری آزاد و آگاه توده های کارگر در تعیین سرنوشت کار و زندگی خود برای بردگان مزدی سرمایه تشریح می کند. انتخابات را در هر شکل آن و در سیطره تمامی اشکال حاکمیت سرمایه اقدامی در اردوی سرمایه و برای استحکام پایه های قدرت نظام بردگی مزدی تبیین می کند و هر نوع مشارکت در آن را گامی در همسویی با حاکمان سرمایه و علیه هست و نیست توده های کارگر می داند. این راهکار بدین سان شالوده کار خود در برخورد با انتخابات را بر ضدیت کارگران با سرمایه استوار می سازد. گام بعدی برای این راهکار، تشدید هر چه بیشتر تلاش برای توسعه اعتراض و تهاجم کارگران علیه سرمایه در دوره های برگزاری انتخابات سرمایه است. اگر سرمایه داران و احزاب گوناگون طبقه سرمایه دار با همه توان به راه می افتند تا طبقه کارگر را در موج مجادلات میان خویش غرق سازند، راهکار ضدسرمایه داری به طور متقابل می کوشد تا جنبش کارگری را حول مطالبات مشخص ضدسرمایه داری خود در یک صف مستقل و آگاه طبقاتی وارد میدان کند. نقش و موضوعیت انتخابات این است که قدرت سرمایه را استحکام بخشد و راهکار ضدسرمایه داری در تقابل با این طرح سرمایه می کوشد تا قدرت تعرض کارگران به شیرازه حیات سرمایه را هر چه وسیع تر سازمان دهد و هر چه آگاهانه تر به صف کند. سرمایه داران و احزاب آن ها از کارگران تقاضای رأی و مشارکت در انتخابات می کنند و راهکار ضدکارمزدی، برعکس، از کارگران می خواهد که به جای تفویض قدرت خود به سرمایه برای تحمیل نیرومندتر و گسترده تر مطالبات خود بر نظام سرمایه داری دست در دست هم گذارند. در یک کلام، انتخابات در نگاه فعالان جنبش ضدسرمایه داری لحظه ای از حیات این جنبش در میدان مصاف طبقاتی علیه سرمایه است. به همان میزان که حاکمان سرمایه در روزهای برگزاری هر انتخابات برای دوام نظام خود و آرایش نیرومندتر قدرت طبقه خویش تلاش می کنند راهکار ضدسرمایه داری نیز سازمانیابی وسیع تر و آگاه تر توده های کارگر علیه سرمایه و برای تضعیف هر چه بیشتر سرمایه داری با افق نابودی نهائی بردگی مزدی را در دستور کار خود می گذارد.

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم!

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

۱۹ خرداد ۱۳۸۸

گرفته می شود نه این تفاوت بلکه دقیقاً وجوه اشتراک این رویکرد است ما ترجیح می دهیم باز هم بر این اشتراک ها تاکید کنیم. این وجوه اشتراک کاملاً بنیادی هستند و از یک سرچشمه واحد طبقاتی برمی خیزند. زمانی که هر دو راهکار را به درستی کالبدشکافی کنیم، خوب درمی یابیم که دستکاری نظام بردگی مزدی برای مدافعان هر دو طیف سیاسی بنیاد تمامی سیاست پردازی ها، تعیین راه حل ها و اتخاذ راهکارها است. هر دو طیف به دنبال هیچ نوع ضدیت واقعی و زنده و عملی با اساس رابطه خرید و فروش نیروی کار یا رابطه تولید ارزش اضافی نیستند. تغییر در ساختار حاکمیت یا تسخیر قدرت سیاسی برای هر دو کعبه آمال و غایت مقصود است. هر دو طیف برای رسیدن به این هدف در جستجوی جلب حمایت کارگران و اقشار اجتماعی دیگر هستند و هر دو جریان کل نقش توده های کارگر را در صرف حمایت از حزب یا شعارهای گروهی خود خلاصه می کنند. طبقه کارگر برای هر دو طیف یک نیروی آلت فعل یا مرکب عروج به قدرت سیاسی و تحکیم موقعیت حزب و گرایش اجتماعی خویش است. هیچ کدام از طرفداران دو راهکار نه فقط حرفی برای سازمانیابی مستقل ضدسرمایه داری توده های کارگر ندارند بلکه هر دو سایه هر نوع تلاش مستقل کارگران در این راستا را با تیر می زنند. انتخابات برای حامیان هیچ یک از دو راهکار، به هیچ وجه بستری برای رویارویی طبقه کارگر با نظام سرمایه داری نیست. تحریم کنندگان فقط اصلاح ناپذیری رژیم حاکم را فریاد می زنند و همین اصلاح ناپذیری را دلیل واقعی تحریم انتخابات اعلام می کنند. حامیان گزینش بد در مقابل بدتر نظریه اصلاح ناپذیری را رد نمی کنند اما آن را شرط کافی و لازم برای تحریم نمی دانند. تحریم کنندگان به کارگران می گویند که رأی ندهید و به جای رأی دادن از ما حمایت کنید. در معیت حزب و گروه ما خود را برای سرنگونی رژیم سیاسی آماده سازید. ما را به قدرت برسانید. سرنوشت کار و زندگی خود را به دست ما بسپارید. ما همه امور را اصلاح خواهیم کرد و جهنم موجود را با بهشت موعود جایگزین خواهیم ساخت. رویکرد تحریم حرف دیگری با توده کارگر ندارد. کل جنجال وی آه و ناله انزوا و انفصال خود از اهرم های قدرت دولتی است و این که قدرت سیاسی حاکم نامشروع است، زیرا راه ورود او به ساختار حاکمیت سیاسی را سد کرده است. این رژیم باید سرنگون شود و تحریم انتخابات در واقع هشدار برای توجه کارگران به ضرورت این سرنگونی است. حامیان هر دو راهکار تحریم و گزینش بد در مقابل بدتر، در کارزار انتخاباتی خویش، از نظام سرمایه داری سخن نمی گویند. انتخابات را به عنوان سازو کار اعمال حاکمیت سرمایه بر طبقه کارگر بررسی نمی کنند. رژیم سیاسی حاکم و دیکتاتوری پلیسی آن را به عنوان ابزار قهری سلطه و بقای رابطه خرید و فروش نیروی کار به کارگران نشان نمی دهند و تلاش نمی کنند که کارگران برای پورش به این رابطه سازمان یابند. انتخابات برای آن ها صرفاً ابزار اعمال فشار علیه رژیم سیاسی و نه علیه سرمایه است. هیچ کدام به کارگران نمی گویند که به عنوان یک طبقه زیر فشار استثمار و توحش و بی حقوقی های سرمایه داری و به عنوان توده عظیم انسان هایی که تمامی راه های ادامه حیات آنان در این نظام مسدود شده است باید چه کنند، دست به چه کارهایی بزنند و در این گذر به انتخابات چگونه نگاه کنند. هر دو رویکرد در عالم واقع و قطع نظر از جنجال های لفظی شان واقعیت را به کارگران وارونه نشان می دهند. راهکار گزینش بد در مقابل بدتر تمام تلاش خود را صرف تقویت بخشی از طبقه سرمایه دار در مقابل بخشی دیگر و از این طریق تحکیم پایه های قدرت نظام بردگی مزدی می کند و اصرار دارد که جنبش کارگری را در مسلخ جاودان سازی دوزخ سرمایه به رقت بارترین شکلی قربانی کند. رویکرد تحریم ضدرژیمی نیز همین سیاست را به شکل دیگری دنبال می کند. حامیان این راهکار با اکتفا به تحریم صرف، مزوی ساختن توده های کارگر، پیگیری سیاست تبدیل کارگران به تسمه نقاله سرنگونی طلبی فراطبقاتی و احتراز کامل از پیش کشیدن هر نوع راه حلی برای صف آرایی طبقه کارگر در مقابل انتخابات سرمایه باز هم راه تضعیف جنبش کارگری و به ناچار تقویت بیشتر نظام بردگی مزدی را پیش می گیرند.

انتخاب بین بد و بدتر!

(به مناسبت انتخابات - ۲)

درک نمی کنند و بدین سان آتش بیار معرکه بدتر برای تاخت و تاز گسترده تر علیه حداقل معیشتی کارگران و فرودستان می شوند. با سردادن شعارهای نامتناسب با اوضاع روز و عجز از تحلیل درست شرایط حتی به روند مبارزات کارگران لطمه می زنند و توان موجود پیکار آنان را در معرض تهاجم نیروهای ارتجاعی و راست افراطی قرار می دهند. طراحان و حامیان راهکار انتخاب بد در مقابل بدتر این گونه استدلال می کنند. اما در این میان ذکر یک نکته بسیار ناقابل!! را از بیخ و بن فراموش می کنند و آن این که به راستی اینان دفع تهاجمات بدتر از طریق تن دادن به تعرضات بد را برای چه می خواهند: برای این که جز تلاش در چهارچوب سرمایه داری هیچ دریچه ای به سوی حیات وجود ندارد، همه راه ها به این نظام ختم می شود و تحمل جهنم سرمایه داری سرنوشت محتوم بشر است؛ یا برای این که، برعکس، جنگ علیه موجودیت بردگی مزدی اجتناب ناپذیر است و در تدارک فرصت برای تمرکز قوا و یافتن ساز و کار مؤثرتر پیکار باید عجلاناً بد را تحمل کرد تا شر بدتر را از سر جنبش ضدسرمایه داری توده های کارگر کوتاه کرد و در همین راستا این جنبش را گامی به پیش برد؛ پاسخ مدافعان ترجیح بد بر بدتر به طور قطع حالت نخست است. به این دلیل کاملاً مشخص و روشن که اینان هیچ گاه با سرمایه داری مبارزه نکرده اند، هیچ گاه به پیکار ضدسرمایه داری طبقه کارگر پای بند نبوده اند و هیچ گاه جز اصلاحات پدید دیگری را درمقابل نظام سرمایه داری نگذاشته اند. اگر کسی یا جریانی در تدارک اغتنام فرصت برای کمک به تقویت مبارزات توده های کارگر علیه استثمار سرمایه داری و علیه گرسنگی و فقر و دیکتاتوری و توحش این نظام باشد چنین مبارزه ای قبل از هرچیز باید دستور کار زندگی او باشد. تمام رویکردها و اقتضای گروه هایی که مبارزه با سرمایه داری در دستور کار زندگی شان نیست انتخاب بد در مقابل بدتر را برای استمرار وضعیت موجود - البته با تغییراتی به سود خویش - می خواهند.

در همین جا لازم است پرتیزی باز کنیم و به جار و جنجال های پرطمطراق احزاب و جریان های طیف اصلاح طلبان چپ حاشیه و درون جنبش کارگری در مورد مخالفت با راهکار گزینش بد در مقابل بدتر یا تحریم انتخابات نیز اشاره کنیم. رفرمیست های چپ به رغم مخالفت شدید با این راهکار به طور کامل با آن همساز هستند. دلیل واقعی اثبات این مدعا درست همان بیگانگی این طیف نسبت به مبارزه ضدسرمایه داری توده های کارگر و تبدیل سازی های گوناگون سندیکالیستی و حزب بازی های فرقه ای آنان در برابر ملزومات سازمانیابی افق دار و آگاهانه جنبش ضد سرمایه داری کارگران است، موضوعی که ما به اندازه کافی در جاهای دیگر به آن پرداخته ایم و در اینجا فقط به این اشاره اکتفا می کنیم که مخالفت جنجالی اجزای این طیف با راهکار گزینش بد در مقابل بدتر اتفاقاً رویه دیگری از توافق گرایش های لیبرال و سوسیال دموکرات با این راهکار است. فرق مهم این دو در آن است که اولی ها تغییر حاکمیت سیاسی را از طریق انتخابات دنبال می کنند، در حالی که دومی ها همین هدف را با **سرنوشتی** یک دولت و استقرار دولتی دیگر پی می گیرند. اولی ها به طور عریان از سرمایه داری دفاع می کنند، در حالی که دومی ها نابودی شکل خاصی از نظام بردگی مزدی را نابودی کل سرمایه داری و استقرار جامعه بدون استثمار و طبقات نام می نهند. مخالفت طیف رفرمیسم چپ با گزینش تاکتیکی بد در مقابل بدتر در همین چهارچوب معنی پیدا می کند. این مخالفت بر نوعی سرنوشتی طلبی فراطبقاتی مبتنی است و از این لحاظ فاقد هر گونه بار طبقاتی کارگری و ضدسرمایه داری است.

به رشته اصلی صحبت بازگردیم. گفتیم که تاکتیک انتخاب بد در مقابل بدتر در هر حال یک راهکار کاملاً شناخته شده و عریان برای قبول ابدی بردگی

« از میان بد و بدتر باید بد را انتخاب کرد! » این راهکاری است که در طول سالیان دراز در گوش توده های کارگر موعظه شده است. بی شک، زمینه اصلی پیدایش چنین راهکاری ناتوانی و درماندگی طبقه کارگر به علت محروم بودن از افق و ملزومات مبارزه علیه سرمایه داری است. این ناتوانی و درماندگی باعث می شود که کارگران از دست یک بخش از طبقه سرمایه دار (بخش « بدتر ») به بخش دیگری از آن (بخش « بد ») پناه ببرند. بر چنین زمینه ای است که گرایشاتی از طبقه سرمایه دار و اصلاح طلبان درون و حاشیه جنبش کارگری این راهکار را فرموله و تئوریزه می کنند و به فعال ترین مبلغان آن تبدیل می شوند. ببینیم که واقعیت این راهکار چیست، این جریانات چه درکی از آن دارند، از طرح آن چه انتظاراتی را دنبال می کنند و گزینه بد در مقابل بدتر را برای چه می خواهند.

انتخاب بین «بد» و «بدتر» هیچ معنایی جز حذف انتخاب «خوب» ندارد، و انتخاب خوب هم چیزی جز رهایی انسان از شر تمام مصائب ناشی از نظام سرمایه داری نیست. بنابراین، عصاره واقعی استدلال های مبلغان انتخاب بین بد و بدتر این است که انسان چاره ای جز تن دادن به نظام سرمایه داری ندارد. نظام سرمایه داری منزلگاه آخر هستی انسان است. همه چیز در چهاردیواری همین منزلگاه است که می تواند بالا و پایین شود. اگر رفاهی قابل دستیابی است در همین جا است. اگر بحث آزادی و زندگی بهتر انسان ها در میان است باید در محدوده همین نظام جستجو شود. رهایی از نابرابری را در همین جا باید دنبال کرد. در یک کلام، سرنوشت انسان جز در چهارچوب سرمایه داری رقم نمی خورد. برای کشف خوبی ها و تغییر بدی ها باید در درون این نظام تلاش کرد. باید شرایطی را با شرایط دیگر عوض کرد. باید به امید به دست آوردن امکانات بیشتر و روزگار بهتر به وضعیت موجود تن داد و بالاخره باید همواره میان بد و بدتر اولی را انتخاب کرد. چیزی که در اینجا به طور کامل غایب است لزوم مبارزه برای از جای کردن بنای هستی موجود است، و درست به همین دلیل کل ظرفیت و توان طبقه ای که قرار است دست به کار این تغییر و از جای کردن باشد به صورت بسیار بیرحمانه ای از صفحه محاسبات پاک می شود. تا جایی که به گرایش های آشکار و رسمی مدافع نظام بردگی مزدی در لباس لیبرال و سوسیال دموکرات و طرفدار حقوق بشر و نوع این ها مربوط می شود تکلیف بحث روشن است. قرار نیست این جریان ها به چیزی فراتر از نظام بردگی مزدی فکر کنند و قرار نیست که آنان هیچ دریچه ای را بر روی هیچ نوع مبارزه و اعمال قدرت علیه شالوده های هستی این نظام بازکنند. سخن بیشتر از گرایش ها و جریان هایی است که مدعی تغییر نظم اجتماعی مسلط جامعه و جهان هستند. این ها مجبورند که انتخاب بین بد و بدتر را به طور معمول با نوعی آرایش ظاهری همراه سازند و چنین وانمود کنند که گویا در محاسبات خود، به مبارزه برای تغییر عینیت موجود و نقش قدرت طبقه دگرگون کننده نیز بی توجه نیستند. این گرایش ها به همین دلیل در توجیه حرف های خویش دست به کار بافتن انبوه استدلال های بی پایه و بی مایه می شوند. می گویند بد را انتخاب می کنند تا خطر بدتر را برای مدتی از سر توده های کارگر و فرودست رفع کنند. از خموشی کامل بارقه های آزادی در جامعه جلوگیری به عمل آورند. از بسته شدن کامل راه نفس کشیدن انسان ها و اعتراض آنان ممانعت نمایند. از تهاجم فاشیستی و نابودساز گرایش بدتر به تمامی دستاوردهای مبارزات گذشته توده های کارگر جلوگیری کنند و برای تمدید قوا و تدارک مبارزه بیشتر کارگران فرصت بخرند. مدافعان گزینه بد در مقابل بدتر با پیش کشیدن این توجیهاات به طور معمول بسیار طلبکار هم می شوند و اینجا و آنجا مخالفان این راهکار را متهم می کنند که گویا چشمان خود را بر واقعیت ها می بندند. خطر سهمگین بدتر را برای زندگی انسان ها

آیا بیکارسازی ها در دوره یکی کمتر و در دوره دیگری بیشتر بوده است؟ مگر نه این بود که در دوران خاتمی «اصلاح طلب» سیاست بیکارسازی های خانمانسوز به علت تداوم خصوصی سازی سرمایه ها ادامه یافت؟ مگر پیش از وی رفسنجانی «سردارسازندگی» کارگران کارخانه های دارای کمتر از ۵ کارگر و سپس کمتر از ۱۰ کارگر را حتی از شمول همین «قانون کار» ضدکارگری خارج نساخت و زیر لوای «سازندگی» هولناک ترین اشکال تشدید سلاخی کارگران و بیکارسازی های گسترده را پیاده نکرد؟ مگر قبل از این ها موسوی جز به زیان کارگران کاری انجام داد؟ و مگر احمدی نژاد، آخرین آن ها، تسمه از گرده کارگران نکشیده است؟ آیا هیچ کارگر دارای حداقل عقل سلیمی می تواند ادعا کند که واقعاً گزینه بد و بدتر در این میان موضوعیت داشته است؟ آیا جز این است که همه این ها، همه دولتمردان سرمایه، هر نوع دولت و برنامه ریزی نظم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی سرمایه داری و در یک کلام هر آنچه مربوط به سرمایه است همه بدترین و جنایت بارترین هستند؟ آیا آنچه در این ۳۰ سال و پیش از آن دیده ایم و آنچه در سراسر جهان سرمایه داری می بینیم چیزی جز این را در پیش روی ما قرار می دهد؟

شاید گفته شود که همه جای جهان موجود مثل ایران نیست. در برخی جاها واقعاً بدها با بدترها برای زندگی توده های کارگر فرق دارند. شاید استدلال شود که مثلاً برخی احزاب طبقه سرمایه دار در اروپا برنامه هایی متفاوت با احزاب دیگر این طبقه دارند و طبقه کارگر با گزینش بد در مقابل بدتر پاره ای تهجمات را علیه شرایط کار و معیشت خود دفع می کند یا تقلیل می دهد. چنین برداشتی توهم محض و از بیخ و بن نادرست است. یک چیز را باید به عنوان شالوده هر نگاه و داوری و تصمیم و گزینش خود در نظر بگیریم و آن این است که جز قدرت متحد و سازمان یافته آگاه طبقاتی ما هیچ چیز دیگری نمی تواند حق و حقوق و بهبود وضع معیشت را در هیچ کجای جهان سرمایه داری برای ما تضمین کند. در هیچ نقطه ای از دنیا با گزینش بد در مقابل بدتر هیچ گرهی از دنیای معضلات توده های کارگر باز نشده است. مشکل گنا در همه جا اعمال قدرت متحد طبقاتی علیه سرمایه بوده است و هر سطح از بهبود شرایط کار و زندگی و رفاه اجتماعی یا حقوق مدنی و آزادی های سیاسی صرفاً بر این قدرت فشار طبقه ما بر طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری بوده است. در هر کجا به گزینه بد در مقابل بدتر آویخته ایم صرفاً قدرت پیکار طبقاتی خود را کفن و دفن کرده ایم و راه اعمال فشار علیه سرمایه و تحمیل مطالبات خود بر نظام بردگی مزدی را بسته ایم. افتادن به ورطه گزینش میان بد و بدتر فقط فرصتی است که ما به کل طبقه سرمایه دار و حاکمان نظام سرمایه داری می دهیم تا این نظام را از خطر مبارزات ما در امان نگه دارند. ما با این کار کل قدرت تعیین کننده و سرنوشت ساز طبقه خویش را در گورستان تسلیم به مناسبات بردگی مزدی دفن می کنیم و با دفن این قدرت راه را برای جنایتکارانه ترین تعرضات سرمایه به آخرین دار و ندار معیشتی خود و نسل های آتی خود بازتر می کنیم. باید بندهای توهم به این نوع باورهای اسارت آور را از دست و پای خود باز کنیم. باید حول منشور مطالبات پایه ای ضدسرمایه داری طبقه خویش متحد و متشکل شویم. باید خود را شورایی سازمان دهیم. باید با قدرت شوراهای خود علیه سرمایه مبارزه کنیم. خطر «بدتر» نه با پناه بردن به «بد» بلکه فقط و فقط با پیمودن این راه دفع می شود.

کارگران، به جای انتخاب بد در مقابل بدتر، علیه سرمایه متشکل شویم!

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

۱۳ خرداد ۱۳۸۸

مزدی و پذیرش این نظام به عنوان تنها راه حل ادامه حیات انسان است. اما یک سؤال بسیار اساسی در اینجا آن است که آیا واقعاً توسل به این راهکار با همه این خصوصیات به هر حال هیچ روزنه ای به سوی هیچ بهبودی در زندگی توده های کارگر پدید می آورد؟ آیا واقعاً آن چنان که عده ای می گویند می توان از طریق ترجیح بد به بدتر وضعیت بهتری را جایگزین وضعیت رفعت بار کنونی کرد؟ یک نگاه کوتاه و در عین حال عمیق به کل تاریخ حیات طبقه کارگر بین المللی پاسخ این سؤال را بسیار صریح و شفاف کف دست ما می گذارد. این پاسخ به طور کامل منفی است. در این زمینه باید مقداری توضیح داد، زیرا تمرکز اصلی بحث کنونی ما درست روی همین نکته است. وقتی از انتخاب بد در مقابل بدتر صحبت می کنیم باید بدانیم که داریم از انتخاب راه حل های «بد» برای استمرار رابطه سرمایه و تسلط این رابطه بر هست و نیست زندگی خویش حرف می زنیم. در رویکرد رفرمیست ها مسئله این گونه مطرح می شود که گویا مسئله بر سر انتخاب آدم های بد در مقابل آدم های بدتر است. اینان سرمایه دار و دولتمردان سرمایه داری را از رابطه سرمایه جدا می کنند و این چیزی جز وارونه پردازی و عوام فریبی نیست. سرمایه دار سرمایه ای است که شخصیت آدمیزاد به خود گرفته است و دولت و دولتمردان سرمایه داری مجموعه نهادها، مؤسسات و کسانی هستند که چگونگی برنامه ریزی نظم تولیدی و سیاسی و تحمیل شیوه تولید سرمایه داری بر ما کارگران را به عهده دارند. وقتی از گزینش بد و بدتر درون طبقه سرمایه دار و دولتیان و حکام و نمایندگان این نظام صحبت می شود تمام بحث بر سر راه حل ها و برنامه ریزی های این بدها و بدترها برای تحمیل مناسبات کارمزدی بر ما است. به عبارت دیگر، مستقل از این که این آدم ها دلسوز ما هستند یا نه، خواستار سیربودن شکم ما هستند یا نه، رفاه اجتماعی ما، بهبود وضع معیشتی ما، بهداشت و درمان بهتر ما و آموزش مدرن تر و پیشرفته تر ما را می خواهند یا نه، آنان دقیقاً به این علت که تیلور و تجسم رابطه سرمایه هستند چاره ای ندارند جز این که عملاً در خدمت سودآوری بیشتر سرمایه و استحکام دیرپاتر نظام بردگی مزدی و بدین سان فقر و گرسنگی و سیه روزی بیش از پیش ما باشند. بدیهی است که وقتی تمام دعوی بین بدها و بدترها در چگونگی اعمال رابطه سرمایه بر ما خلاصه شود، انتخاب بد در مقابل بدتر نمی تواند هیچ مشکلی را از زندگی ما را حل کند. زیرا ما کارگران هرچه می کشیم از دست خود رابطه سرمایه است، همان چیزی که هم بدها و هم بدترها هر دو در حفظ آن متحد و متفق القول هستند. لحظه ای به این فکر کنیم که اساساً چرا اینان بد یا بدترند. اگر سرچشمه واقعی این بد و بدتر بودن را نه ذات آدمیان بلکه مصالح و ملزومات ارزش افزایی سرمایه یعنی استثمار هر چه هولناک تر ما توسط سرمایه بدانیم آنگاه روشن می شود که بخش های مختلف سرمایه داران و دولت و نهادهای دولتی و دولتمردان آن ها، قطع نظر کامل از بد و بدتربودنشان، قرار است جوابگوی شدت هر چه بیشتر استثمار و بی حقوقی ما و قربانی ساختن بیش از پیش معیشت ما در آستان سوداندوزی انبوه تر سرمایه ها باشند. اختلاف فقط و فقط در چگونه سر بریدن و قربانی ساختن ما است: آیا این کار با علم و کتل اصلاحات و دموکراسی و حقوق مدنی و گفتگوی تمدن ها صورت گیرد، یا با جار و جنجال اصول گرایی و آمریکاستیزی و تبدیل شدن به قدرت هسته ای؟ به شواهد بسیار زنده ای که در طول همین چند دهه در جامعه خودمان تجربه کرده ایم نگاه کنیم. هر کدام از دولت های ۳۰ سال اخیر به ویژه از زمان هاشمی رفسنجانی به این سو برای خود اسم و رسم و علم و کتلی داشته اند. یکی خود را «سردارسازندگی» نامید، دیگری خود را «اصلاح طلب» خواند و سومی که تا امروز سکندار قدرت سرمایه است پرچم «عدالت و مهرورزی» و «آوردن پول نفت بر سر سفره مردم» را بلند کرد. آیا در کارگرسنیزی، در تشدید هر چه سبعانه تر استثمار کارگران توسط سرمایه، در گسترش گرسنگی و فقر، در میزان خیابانی شدن کودکان، در شدت اجبار زنان به تن فروشی زیر فشار گرسنگی میان این دولت ها هیچ تفاوتی وجود داشته است؟

کارگران و انتخابات

تربین تعرضات سازمان یافته همین دستگاه های محصول انتخابات آزاد و دموکراتیک خویش به تمامی دار و ندار معیشتی خود است. این توده وسیع کارگر مجبور است در همان ماه های نخست بعد از مراسم پرطمطراق انتخابات بسیار آزاد!! فریاد اعتراض خود علیه تصمیمات، مصوبات، برنامه ریزی ها و دسیسه سازی های همان دولت یا مجلس حاصل انتخابات بسیار آزاد را تا عرش آسمان بلند کند و سراسر کشور را به میدان مخالفت و جنگ و ستیز با همان منتخبان مورد اعتماد خود تبدیل کند. برای توضیح این واقعیت که هیچ انتخاباتی در هیچ کجای دنیای موجود سرمایه داری، حتی در آزادترین شکل ممکن آن، متضمن تحقق هیچ سطحی از مطالبات توده های کارگر نیست شاید همین اشاره کوتاه به این واقعیت سرسخت و عریان جوامع به اصطلاح پیشرفته سرمایه داری کافی باشد. اما برای تشریح علت این امر و ریشه یابی آن باید سراغ بحث های اساسی تر برویم. باید ببینیم معنای انتخابات به طور کلی در نظام سرمایه داری چیست.

سرمایه، چنان که بارها گفته ایم، چیزی نیست جز رابطه خرید و فروش نیروی کار بین انسان ها. از نظر تاریخی، رواج و حاکمیت این رابطه اجتماعی در جامعه مستلزم تحقق دو شرط بوده است. نخست آن که نیروی کار یا توانایی جسمی و فکری انسان برای کارکردن باید نه تنها به صورت کالا یعنی محصول قابل خرید و فروش درمی آمده بلکه به وفور و به ارزانی وجود می داشته به طوری که خریداران آن یعنی سرمایه داران به سادگی و راحتی به آن دسترسی داشته باشند. اما این وفور و ارزانی و این سادگی و راحتی دسترسی به نیروی کار درگرو آن بوده و هست که فروشندگان نیروی کار یعنی توده کارگران جز فروش این کالا هیچ راه و هیچ امکان دیگری برای گذران زندگی نداشته باشند. بنابراین، جز فروش نیروی کار باید هرگونه امکان دیگر زندگی از کارگران سلب می شده است. به عبارت دیگر، علاوه بر تبدیل اجباری بردگان و رعیت ها به کارگران مزدی فروشنده نیروی کار، باید از انبوه تولیدکنندگان مستقل و خرده پا نیز سلب مالکیت می شده و آنان نیز به درون اردوی بی شمار کسانی که جز فروش نیروی کار هیچ امکان دیگری برای زندگی نداشته اند رانده می شده اند. انباشت اولیه سرمایه جز از طریق سلب مالکیت قهرآمیز میلیون ها تولیدکننده خرد و تبدیل آن ها به بردگان مزدی فاقد هرگونه مالکیت وسایل تولید که برای زنده ماندن راهی جز تن دادن به استثمار کارمزدی نداشته اند امکان پذیر نبوده است. تنها با طی شدن این روند بوده که صاحبان وسایل تولید می توانسته اند به راحتی و سادگی کالایی به نام نیروی کار را در بازار بخرند و ارزشی اضافه بر ارزشی که صرف خرید آن کرده اند از این کالای زنده بیرون بکشند. اما **رابطه اجتماعی سرمایه، چنان که از نام آن پیداست، دو طرف دارد. تحقق شرط بالا فقط امکان خرید نیروی کار برای سرمایه دار را فراهم کرده است. کارگر نیز باید از امکان و «آزادی» فروش (یا عدم فروش) کالای خود برخوردار می شده است. و این همانا شرط دوم رواج و حاکمیت رابطه سرمایه در جامعه بوده است. همان گونه که رابطه کالایی بین انسان ها مستلزم به رسمیت شناسی حق مالکیت انسان ها بر کالاهایی است که آنان تولید کرده اند و آن کالاها را متعلق به آن ها می داند، حق مالکیت کارگر بر نیروی کارش به عنوان کالایی که کارگر آن را در بدنش تولید می کند نیز باید به رسمیت شناخته می شده است. به بیان دیگر، برای آن که خرید و فروش نیروی کار به عنوان رابطه اقتصادی حاکم بر جامعه متحقق می شده است، جامعه می باید فروشنده نیروی کار را به عنوان فرد **مساوی الحقوق** با سایر انسان ها به رسمیت می شناخته است. اگر تا پیش از حاکمیت سرمایه، افراد طبقه محکوم به استثمار به صورت برده یا رعیت زندگی می کرده اند که هیچ گونه حقوق مساوی با افراد طبقات حاکم نداشته اند، از آن پس افراد طبقه استثمارشونده باید از کارگران «آزاد» تشکیل می شده اند که با افراد طبقه استثمارگر **حقوق برابر** دارند. به این معنا، تا آنجا که به جنبه**

این روزها بحث رایج در فضای جامعه بحث انتخابات رئیس جمهوری است. می خواهیم ببینیم که کارگران با این انتخابات چگونه باید برخورد کنند. یک برخورد انتقادی رایج با این پدیده این است که می گویند انتخابات آزاد نیست، دموکراتیک نیست، عادلانه نیست، همگان نمی توانند نامزد انتخابات شوند، در انتخابات تقلب می شود، صندوق های آرا را عوض می کنند، آرای رای دهندگان خرید و فروش می شود، با وعده و وعید مردم را پای صندوق های رای می کشانند اما همین که انتخاب شدند و خرشان از پل گذشت وعده های خود را فراموش می کنند و فراوان حرف های دیگری که عموماً از سنخ همین نوع انتقاد هستند. معنای این حرف ها این است که اگر انتخابات آزاد باشد، اگر تقلبی در کار نباشد، اگر نور دموکراسی بر فضای رأی گیری ها ساطع گردد پس انتخابات بسیار خوب است!! ابزاری برای اعمال اراده عمومی است!! شرکت آحاد مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود است!! پس باید از آن استقبال کرد و در آن مشارکت نمود. به زعم این نوع انتقاد، اگر پدیده انتخابات در جامعه ما نیز به سیاق کشورهای چون فرانسه، سوئد، آلمان و مشابه آن ها برگزار شود، باید به نتایج آن امیدوار بود و در آن شرکت کرد. تأکید ما بر ضرورت درنگ روی مسئله انتخابات در دنیای کنونی متوجه این نوع باور و برداشت است. حرف ما این است که معضل توده های کارگر در جامعه و جهان موجود تا جایی که به مسئله انتخابات مربوط می شود، نه صرف آزاد بودن یا نبودن این پدیده بلکه کل موجودیت آن است. این نکته است که باید به صورت جدی تشریح شود. بیابید برای لحظه ای انتخابات در سیطره حاکمیت دیکتاتوری های هار سرمایه داری و مثلاً جامعه سرمایه داری ایران را فراموش کنیم و سراغ «آزاد»ترین شکل ممکن آن در گوشه های دیگر دنیا برویم. انتخاباتی را در نظر آوریم که ظاهراً همه معیارها، ملاک ها و شرایط متعارف «آزاد» بودن در آن جمع است. همه آزادانه شرکت می کنند، هر کسی به کاندیدای دلخواه خود رای می دهد، هیچ کس صندوق انتخابات را به هم نمی ریزد و آرای درون آن را دستکاری نمی کند، سایه شورای نگهبان و نهادهای نوع آن نیز حداقل به شکل معمول جامعه ما بر انتخابات سنگینی نمی کند. به چنین حالتی ببیندیشیم و نقش، موضوعیت و تأثیر چنین انتخاباتی را در جوامع کنونی جهان بررسی کنیم. اولین سؤال این است که حتی در این صورت انتخاب شوندگان چنین انتخابات «آزاد» و دموکراتیکی چه کسانی خواهند بود و قرار است واقعاً چه کاری انجام دهند؟ عده ای فوری جواب خواهند داد که اگر چنین باشد رئیس جمهوری یا نمایندگان مجلس یا هر فرد و هر نهاد منتخب حتماً به اموری خواهند پرداخت که در راستای بهبود وضعیت زندگی و امکانات رفاهی و اجتماعی توده وسیع شهروندان خواهد بود. حتماً کار ایجاد خواهند کرد. بیکاری را از بین می برند یا مهار می کنند. میزان فقر و گرسنگی، کار کودکان، فحشا و اعتیاد را کاهش می دهند و به طور کلی خواست های کارگران را برآورده خواهند کرد. مدافعان انتخابات «آزاد» و دموکراتیک سؤال بالا را این گونه پاسخ می دهند. اما به نظر ما این پاسخ از بیخ و بن توهم آمیز، خیالبافانه و وارونه پردازانه است. انتخابات با فرض رعایت همه معیارها و موازینی که مدافعان آن طرح می کنند در هیچ کجای این دنیا هیچ تضمینی برای تحقق هیچ بخشی از خواست های کارگران به دست نمی دهد. یک نگاه ساده به سرنوشت جمعیت عظیم و میلیاردي توده های کارگر جوامع غربی این واقعیت را به خوبی نشان می دهد. همه این کارگران هر چند وقت یک بار به گونه ای کاملاً «آزاد» و دموکراتیک در این یا آن انتخابات شرکت می کنند، به افراد مورد نظر خویش رای می دهند و انتخاب شوندگان نیز دست بر قضا عین همان کسانی هستند که اکثریت جمعیت کشور به آنان ابراز اعتماد کرده است. همه این حوادث مطابق النعل بالنعل بر اساس موازین دموکراسی روی می دهد اما به راستی چشمتان روز بد نبیند. همان توده وسیع کارگری که این گونه آزاد در انتخابات شرکت جسته است و بسیار آزادانه به منتخبان خود رای داده است در هفته دوم پس از روز رأی گیری شاهد وقوع هارترین و سفاکانه

زیردخانه های دولت سرمایه داری قرار گرفته چگونه می خواهد این نظام را به سود کارگران تغییر دهد یا دست کم مهار کند؟! البته باید گفت که در آغاز پیدایش نظام سرمایه داری در غرب و در مقاطعی از تاریخ این نظام، امکان تغییر آن به صورت مسالمت آمیز یا دست کم اصلاح آن از طریق سازوکارهایی چون انتخابات وجود داشته است. اما این مقاطع بسیار زودگذر و موقت بوده اند و به سرعت به تاریخ پیوسته اند. دولت یا ماشین اداری- نظامی سرمایه داری بلافاصله با محکم کردن پیچ و مهره های خود و به خون کشیدن مبارزات ضد سرمایه داری کارگران از یک سو و حاکم کردن سوسیال دموکراسی و اتحادیه های کارگری سندیکالیست از سوی دیگر نه فقط امکان گذار مسالمت آمیز از سرمایه داری بلکه حتی انجام اصلاحات در آن را یکسره منتفی کرده است، به طوری که قرن ها است که خلاصی از این نظام جز از طریق درهم شکستن دولت آن و کسب قدرت سیاسی توسط شوراهای انقلابی طبقه کارگر مقدور نیست. بنابراین، اکنون دیگر حتی در غرب - چه رسد به جهنم سرمایه داری ایران - کارگری که به عنوان رئیس جمهوری انتخاب شده و واقعا و صادقانه در این تصور است که می تواند برای کارگران کاری بکند نه تنها نمی تواند هیچ اقدامی علیه نظام سرمایه داری انجام دهد بلکه بدون هیچ تردیدی خود به عامل تدارک هجوم هر چه بیشتر طبقه سرمایه دار به طبقه کارگر تبدیل می شود. انتخابات، که به توم برابری انسان ها در اعمال اراده برای تعیین سرنوشت سیاسی خود دامن می زند، در عمل و در واقع چیزی نیست جز سازو کاری برای تجدید قوای نظام سرمایه داری. اگر به تبلیغات کسانی چون موسوی و کروبی که خود را کاندیدا کرده اند تا جای رئیس جمهوری فعلی را بگیرند دقت کنیم خواهیم دید که این افراد و احزاب در واقع به احمدی نژاد انتقاد می کنند که چرا کارکرد نظام سرمایه داری را مختل کرده است. چرا مثلا اصل ۴۴ قانون اساسی در مورد خصوصی سازی را خوب اجرا نکرده است. چرا برای رابطه بهتر با آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری تلاش نکرده است. چرا از منابع مالی دولت و بانک ها و در واقع از محصول استثمار بیگران طبقه کارگر به اندازه کافی به حلقوم سرمایه داران نریخته تا از ورشکستگی آن ها جلوگیری کند. چرا قانون کار را بیش از پیش به نفع کارفرمایان و سرمایه داران خصوصی تغییر نداده تا با سلاخی هر چه بیشتر دستمزد کارگران سود آنان را سرشارتر از پیش سازد. چرا.... در واقع آنان بدین ترتیب به مردم می گویند اگر به آن ها رای بدهند سرمایه داری را از مخصوصه ای که احمدی نژاد برای آن درست کرده است نجات خواهند داد. بنابراین، انتخابات به جای دولتمردان و سرمایه سالارانی که برای مدتی (مثلا ۴ سال) نظام استثمار کارمزدی را اداره کرده اند فرد یا افراد تازه نفس و کهنه کارتری را برای تقویت این نظام به کار می گمارد تا سرمایه داری بهتر بتواند تسمه از گردن کارگران بکشد و بدین سان بهتر از دولتمردان سابق مثلا از پس بحران ذاتی خود برآید. انتخابات هیچ چیز نیست جز ابزاری برای این امر، منتها این را به دست کارگران و با رای آنان انجام می دهد تا این توم را در آن ها دامن زند که گویا نماینده خود را انتخاب کرده اند!! ما کارگران باید بدانیم که در دنیای سرمایه داری زندگی می کنیم، دنیایی که بر پایه ملزومات و شرط و شروط ارزش افزایی سرمایه ها می چرخد. در همه جا سرمایه است که نقطه شروع و رجوع همه برنامه ریزی ها، سیاست گذاری ها، قانون گذاری ها، تصمیم گیری ها و در یک کلام فعل و انفعالات اجتماعی جاری است. رئیس دولت، نماینده مجلس و دولتمردان دیگر انتخاب نمی شوند تا به انتظارهای شهروندان و توده های کارگر انتخاب کننده پاسخ دهند. چنین تصویری از بنیاد واهی و پوچ است. این ها همه انتخاب می شوند تا در مورد چگونگی نظم تولیدی، نظم سیاسی و اجتماعی سرمایه و چگونگی تحمیل نیازها و شروط و ملزومات بقای مناسبات کارمزدی بر طبقه کارگر هر جامعه ایفی نقش کنند. اساسا معنای انتخابات همین است و چیزی جز این نیست. نفس موضوعیت این پدیده در دنیا متضمن این معنی است که نظام سرمایه داری منزلگاه طبیعی زندگی ما است. رابطه خرید و فروش نیروی کار شالوده هست و نیست ما است. همه چیز باید بر محور بقای این رابطه چرخ بخورد و سازمان

حقوقی و قانونی رابطه خرید و فروش نیروی کار مربوط می شود، دو طرف این رابطه با هم برابرند و هیچ گونه تفاوتی بین آنان وجود ندارد. اما بیرون از این جنبه حقوقی و قانونی و در **واقعیت**، بین سرمایه دار و کارگر دنیای عظیمی تفاوت که نه، تضاد وجود دارد: اولی در اوج ثروت و قدرت و لذت زندگی می کند و دومی در حسیض فقر و ضعف و ذلت. پس، برابری حقوقی بین کارگر و سرمایه دار یک برابری صرفا **صوری** یا **ظاهری** است و نه واقعی. به سخن دیگر، با تحقق شرایط حاکمیت سرمایه، سرمایه دار از یک امکان **واقعی** برای استثمار کارگر و بدین سان ثروت و قدرت و لذت برخوردار می شود، حال آن که کارگر صرفا « آزادی » و « برابری » **ظاهری** برای فروش نیروی کارش را به دست می آورد. از نظر **حقوقی**، همان گونه که سرمایه دار آزاد است که نیروی کار کارگر را بخرد یا نخرد، کارگر نیز « آزاد » است که نیروی کارش را به سرمایه دار بفروشد یا نفروشد. اما از نظر **واقعی**، کارگر آزاد نیست و نمی تواند نیروی کارش را به سرمایه دار نفروشد، زیرا اگر این کار را بکند حتما از گرسنگی می میرد، در حالی که اگر سرمایه دار نیروی کار کارگر را نخرد به هیچ وجه از گرسنگی نخواهد مرد. و این همان نابرابری به معنای **واقعی** است. بدین سان، در پس ویتترین دنیای سرمایه داری، یعنی برابری حقوقی انسان ها، یک نابرابری واقعی نهفته است. آنچه از آن به عنوان **دموکراسی** یاد می شود چیزی جز همین ویتترین پنهان کننده نابرابری واقعی انسان ها نیست. یکی از سازو کارهای اعمال دموکراسی یا برابری حقوقی در جامعه سرمایه داری، **انتخابات** است.

بر اساس این برابری حقوقی یا دموکراسی، ظاهر و جلو صحنه انتخابات این است که هرکس در جامعه یک رای دارد و همه از حق مساوی برای انتخاب شدن و انتخاب کردن برخوردارند. با این همه، مثل روز روشن است که عامل تعیین کننده برای انتخاب یک فرد مثلا به عنوان رئیس جمهوری نه این برابری حقوقی بلکه دقیقا همان نابرابری واقعی است. فرض کنیم کارگری نامزد انتخابات ریاست جمهوری می شود و هیچ منعی هم برای نامزدی او وجود ندارد. با آن که شرایطی چون رجل مذهبی و سیاسی بودن و برخورداری از مدرک تحصیلی و مدیریت و مدبری و حسن سابقه و امانت و تقوا و ایمان به جمهوری اسلامی و مذهب رسمی کشور (طبق اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی) از همان ابتدا نامزدی کارگران برای این انتخابات را منتفی می کند (از میان ۴۷۵ نفر متقاضی نامزدی ریاست جمهوری، شورای نگهبان فقط ۴ نفر را واجد شرایط این نامزدی شناخت!!) اما به هر حال فرض محال، محال نیست. فرض کنیم کارگر مورد بحث تصادفا از فیلتر شورای نگهبان می گذرد و واجد شرایط نامزدی ریاست جمهوری شناخته می شود. اما برای آن که رای دهندگان به این کارگر رای بدهند لازم است او را بشناسند و برنامه او را بدانند. پرسش این است که این کارگر که به احتمال زیاد چندین ماه است دستمزد نگرفته و به صغیر و کبیر هم بدهکار است با کدام پول و کدام امکانات می خواهد برای خود تبلیغ کند و خود را به رای دهندگان بشناساند؟! روشن است که کارگر مورد بحث ما در مقایسه با سرمایه دار یا سیاستمدار سرمایه داری که میلیاردها تومان محصول استثمار بی حد و مرز و مصادره دستمزدهای کارگران را به کمک حزب و دفتر و دستک و امکانات گوناگون دولتی و غیردولتی و انواع رنگارنگ ستادهای انتخاباتی خود صرف تبلیغات و شناساندن خود و برنامه هایش می کند، به هیچ وجه توان رقابت ندارد و شکست او از پیش روشن است. حال فرض کنیم - یک فرض محال دیگر - که کارگر مورد نظر ما باز هم تصادفا از پس رقابت با سرمایه داران و دولتمردان سرمایه برآید، آرای رای دهندگان را نیز به دست آورد، به عنوان رئیس جمهوری انتخاب شود و ولی فقیه نیز حکم ریاست جمهوری او را تنفیذ کند!!! پرسش این است که این کارگر متوهمی که نظام سرمایه داری در واقع او را سرکار گذاشته و به عمله و اکره خود تبدیل کرده اکنون که به عنوان رئیس جمهوری !! از شش جهت در محاصره انواع و اقسام ساختارها و قوانین و مقررات و سازو کارها و

یابد. اشتغال آدم ها، بیکار بودن آن ها، گرسنه یا سیر بودن، مسکن داشتن یا بی خانمان بودن، لباس داشتن یا نداشتن، از چیزی به نام آزادی و امنیت برخوردار بودن یا زیر فشار چماق و باتوم و شکنجه پلیس و نیروهای امنیتی و تیغ تیز دیکتاتوری دم نزن و مردن، در کجا زندگی کردن، کجا متولد شدن و مردن، معنای امنیت و آزادی و حقوق، محتوای قانون و عدالت و برابری و در یک کلام هر چه مربوط به زندگی انسان است باید توسط سرمایه و بر پایه منویات ارزش افزایی بیش از پیش سرمایه تعیین شود. انتخابات در هیچ کجای این دنیا قرار نیست کمترین خراشی به اصالت، اعتبار، صلابت، قدرت و عظمت این رابطه وارد سازد. انتخاب شوندگان باید حافظ و مدافع و نیروی تضمین کننده بقای این مناسبات باشند. همه چیز باید شمع وجود رابطه تولید ارزش اضافی باشد. این رابطه است که شالوده هستی جامعه است و حاصل هر انتخابات در «آزاد»ترین و دموکراتیک ترین شرایط و حالت ممکن باید از این رابطه و نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی ناشی از آن محافظت کند. انتخابات انجام می شود تا افراد، دستگاه های قدرت و نهادهای دولتی تحمیل کننده نظم سرمایه بر زندگی توده کارگر دنیا تعیین شوند، تا نظم ارزش افزایی سرمایه هر چه عالی تر تأمین و تضمین گردد، تا کل شرط و شروط استثمار هر چه وحشیانه تر بردگان مزدی دنیا توسط سرمایه به قانون و برنامه تبدیل گردد و بر حیات اجتماعی کارگران تحمیل شود. انتخابات در همه جا و مستقل از چند و چون آزاد بودن یا نبودنش چیزی جز این نیست. بنابراین، مسئله ما کارگران به هیچ وجه آزاد بودن یا نبودن انتخابات نیست، زیرا تا سرمایه داری وجود دارد چیزی به نام انتخابات آزاد سراسر خرافه بافی و توهم آفرینی و وارونه پردازی است. بخش هایی از طبقه سرمایه دار همواره و به ویژه با فرارسیدن هر انتخابات تلاش می کنند تا ما را در غوغای انتخابات آزاد غرق کنند. مراد آنان از انتخابات آزاد فقط یک چیز است: میدان رقابت آن ها با حریفان طبقاتی شان بازتر شود تا نقش کلیدی تری را در برنامه ریزی نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری و سهم بیشتری از قدرت سیاسی را به دست آورند و این برنامه ریزی و اعمال آن علیه توده های کارگر را آن گونه که خودشان فکر می کنند درست است پیاده کنند.

در این جا سؤال های زیادی مطرح خواهد شد. اولین سؤال این است که درست است که در انتخابات قلب می شود و معمولاً آرایی که اعلام می شود بمراتب بیش از آرای است که به صندوق ها ریخته شده است. اما نمی توان منکر شد که به هر حال جمعیت زیادی از کارگران در انتخابات شرکت می کنند. اگر واقعاً انتخابات هیچ مشکلی از زندگی توده کارگران را حل نمی کند پس چرا آنان به رغم مجبور نبودن بازهم در خیمه شب بازی های انتخاباتی شرکت می کنند؟ آرای خود را به صندوق ها می ریزند، یک فرد یا یک حزب را انتخاب می کنند و علیه فرد یا حزب دیگر تبلیغ می نمایند؟ یکی را تا قله قدرت بالا می برند و دیگری را در موقعیت ضعیف تر قرار می دهند؟ برای یافتن پاسخ این پرسش فقط باید کمی به موقعیت جنبش کارگری و چگونگی آرایش قوای میان طبقه کارگر و نظام سرمایه داری نگاه کنیم. به جرات می توان گفت که ۹۰ درصد توده کارگرانی که ظاهراً بدون هیچ اجباری در انتخابات شرکت می کنند و به این یا آن فرد و یا این یا آن حزب رأی می دهند، به هیچ وجه عاشق چشم و ابروی فرد یا حزب مورد انتخاب خویش نیستند و اعتماد چندانی به آن فرد یا حزب ندارند. واقعیت این است که ضرب المثل معروف «نه از حب علی بلکه از بغض معاویه» در مورد مشارکت کارگران در انتخابات و رأی دادن آن ها مصداق کامل دارد. کارگران در انتخابات شرکت نمی کنند تا فرد یا حزبی را انتخاب کنند. آنان صرفاً به یک فرد یا حزب رأی می دهند تا فرد یا حزب دیگر انتخاب نشود و بدین سان خطر وحشتناک تر انتخاب فرد یا حزب دیگر را کاهش دهند. انتخابات دوم خرداد سال ۱۳۷۶ دقیقاً چنین پدیده ای بود. اکثریت عظیم ۲۰ میلیون نفری که به خاتمی رأی دادند دقیقاً به این علت به او رأی دادند که ناطق نوری یعنی کاندیدای مورد نظر جناح اصلی و متحجرتر حاکمیت

انتخاب نشود. و چه بسا که چنین وضعیتی در انتخابات جاری امسال نیز تکرار شود. لازم به تأکید است که محاسبه رای دهندگان در مورد انتخاب بین «بد و بدتر» نیز عموماً و در اکثر موارد غلط از آب در می آید، به این معنی که گزینش فرد یا حزب مورد نظر هم مخاطرات و دلواپسی های مورد نظر توده های کارگر رأی دهنده را رفع نمی کند. برعکس، همان فرد یا حزب منتخب برنامه ریزی تحمیل سیه روزی بر زندگی کارگران را به شیوه دیگری ادامه می دهد. دلیل این مسئله نیز روشن است و قبلاً آن را توضیح دادیم. دولت، مجلس و هر مؤسسه سیاسی محصول انتخابات باید مو به مو مصالح ماندگاری سرمایه داری و سودآوری هر چه انبوه تر سرمایه ها را پاسخ گوید. همه چیز حول این محور می چرخد. زندگی کارگران، اشتغال، بیکاری، رفاه و فقر، سیری و گرسنگی، آزادی های سیاسی و اجتماعی و همه چیز آن ها باید به مثابه تابعی از ملزومات ارزش افزایی سرمایه ها موضوع بحث، برنامه ریزی و سیاست گذاری دولت یا هر نهاد منتخب قرار گیرد. انتخاب شدگان نوکر سرمایه اند نه مسؤل معیشت و رفاه و امکانات و حق و حقوق کارگرانی که به آن ها رأی داده اند. همچنان که آشپز معروف ناصرالدین شاه قاجار خیلی ساده و بی ریا و رک و راست می گفت که او «نوکر سلطان است و نه نوکر بادمجان!». در این مورد مثال های بسیار زیادی می توان زد. به سیر حوادث جاری در فرانسه امروز نگاه کنیم. سارکوزی در یک انتخابات «آزاد» و با رأی شهروندان از جمله کارگران زمام امور را در دست گرفته است. توده کارگری که به دولت سارکوزی و مجلس کنونی فرانسه رأی داده است از همان نخستین روزهای شروع کار این دولت و این مجلس در حال تظاهرات و راه پیمایی و جنگ و ستیز خیابانی علیه مصوبات همین نهادها است. این مسئله در همه جا بدون هیچ استثنا صدق می کند. کارگران سوئد در سال ۱۹۹۴ با شرکت وسیع در انتخابات، احزاب بسیار راست تر سرمایه را به حاشیه ساختار سیاسی قدرت راندند و مطابق معمول حزب سوسیال دموکرات را تا قله این ساختار بالا بردند. یک هفته پس از برگزاری انتخابات، دولت جدید سوسیال دموکرات حق غرامت بیکاری و بیماری میلیون ها کارگر بیکار و بیمار را از آنچه دولت قبلی تصویب کرده بود پایین تر آورد و فریاد خشم و عصیان کارگرانی که با «رأی آزاد» خود این دولت را بر مسند قدرت نشاندند بودند از گذشته هم بسی بلندتر و پرغو غاتر شد. به این ترتیب، پاسخ این پرسش که چرا کارگران به رغم مجبور نبودن بازهم در این انتخابات ها شرکت می کنند و در واقع سر خود را به انتخاب بین «بد و بدتر» گرم می کنند این است که کارگران از سر بیچارگی و درماندگی و استیصال این کار را می کنند. پاسخ این پرسش در موقعیت ضعیف و فرومانده جنبش کارگری در مقابل یکه تازی بی عنان و افسارگسیخته سرمایه داری نهفته است. جنبش کارگری در سراسر جهان در حالت بسیار اسفباری قرار دارد. این جنبش اگر در ایران و جوامع مشابه زیر فشار سرکوب و دیکتاتوری در هم کوبیده شده و اگر در زیر این فشار هیچ گاه امکان ابراز حیات متحد و متشکل و مستقل و آگاهانه و افق دار را پیدا نکرده است در کشورهای غربی نیز اسیر سندیکالیسم و سوسیال دموکراسی و برهوت سازش با سرمایه داری بوده است. طبقه کارگری که گام به گام حول مطالبات معین طبقاتی و ضدکارمزدی خود متشکل نشده است، گام به گام قدرت متحد خود را علیه سرمایه به میدان نکشیده است، گام به گام علیه سرمایه تعرض نکرده است، گام به گام جنبش خود را آگاه تر و افق دارتر و نیرومندتر نساخته است، جنبشی که همواره در خندق کنی های رفرمیسم سندیکالیستی با سر به زمین سقوط کرده است، به حداقل ها تن داده است، طوق بردگی مزدی را بر کرده خود محکم تر و محکم تر ساخته است، آری چنین جنبشی و چنین کارگرانی از سر درماندگی و بی پشت و پناهی خود را مجبور می بینند که برای بدتر نشدن اوضاع و امکانات زندگی خود به دامن این یا آن فرد و این یا آن حزب طبقه سرمایه دار بیاویزند و در وحشت از تعرض یک بخش از طبقه سرمایه دار به بخش دیگری از این طبقه متوسل شوند و سرانجام و به ناگزیر از بین بد و بدتر به انتخاب بد تن بدهند. جنبش کارگری در سراسر دنیا چنین وضعی دارد و شرکت کارگران در انتخابات

نیز از این جا ناشی می شود. کارگران مجبور به رفتن پای صندوق های رأی نیستند. اما این فقط ظاهر ماجرا است. لفظ مجبور بودن یا نبودن مثل همه الفاظ و مفاهیم دیگر در شکل عام و کلی خود حاوی هیچ معنای مشخص و ملموسی نیست. کارگری که در یک واحد صنعتی عظیم تولید گلوله و تانک و توپ یا بمب اتم کار می کند به طور معمول فردی آدم کش و اهل کشتار کودکان و زنان و بمباران آلودگی های مسکونی میلیون ها انسان نیست. بر اساس معیارهای متعارف قضاوت، ظاهراً کسی هم او را مجبور به کار کردن در آن کارخانه نکرده است. چه بسا حتی از این که به هر حال کار دارد و دستمزدی می گیرد و نان فرزندانش را تهیه می کند بسیار هم خوشنود باشد. اما، با همه این ها، کار وی تولید گلوله و مسلسل و بمب و سلاح های کشتار توده های عظیم انسانی است و او چنین چیزی را مطلقاً نمی خواهد، سهل است از اندیشیدن به آن به وحشت هم می افتد. آری، او صد در صد مجبور است در جایی کار کند که سلاح قتل عام کودکان و زنان بی پناه دنیا را تولید می کند. منظور از گفتن همه این حرف ها آن است که مجبور بودن یا نبودن معنای زمینی و طبقاتی و اجتماعی دارند و فقط باید از این زاویه مورد توجه قرار گیرند. وقتی انسان ها قدرت تغییر وضعیت موجود زندگی خویش را ندارند، آنچه که زیر فشار این وضعیت انجام می دهند برایشان حالت اجبار دارد، هر چند که ظاهراً فرد یا نهاد یا دولت یا هیچ نیروی خاصی آنان را با زور سرنیزه به انجام آن مجبور نمی کند. هیچ کارگر دارای حداقل شعور و عقل و آگاهی خواستار زندگی در جهنم سرمایه داری نیست. خواستار استثمار شدن توسط سرمایه نیست. خواهان داشتن موقعیت فرودست و تحمل سلطه حکومت نیست. از این که حق دخالت در سرنوشت کار و تولید اجتماعی خویش را ندارد سخت ناراضی است. خواهان زندگی به صورت برده مزدی نیست. کل این ها حاصل قهر و اجبار و تحمیل نظام سرمایه داری است. اما هر کدام این ها در واژه نامه این نظام با طلایی ترین و آراسته ترین و پرچلاترین خطوط حق و حقوق و آزادی تزیین می شوند: حق اشتغال، حق رأی، حق انتخاب، حق شهروندی و دنیایی از این واژه ها که جهنم سرمایه داری را در پس و پشت خود پنهان می کنند و ردیف کردن آن ها روی کاغذ مثنوی هفتاد من می شود. کارگران در انتخابات شرکت می کنند، نه از آن رو که به نتایج این شرکت باور دارند، نه از این بابت که در گزینش خویش احساس آزادی می کنند، نه از این لحاظ که انتخابات را عرصه اعمال اراده خود برای تعیین سرنوشت سیاسی خویش می بینند. نه، کاملاً برعکس. به این دلیل در انتخابات شرکت می کنند که خود را سخت در مانده و بیچاره و مجبور و زبون می بینند، تا آن حد مجبور و ذلیل و مستأصل که فکر می کنند این تنها کاری است که می توانند انجام دهند. این همان منتها درجه اجبار است و برای رهایی از آن جز پیکار متحد، آگاهانه، متشکل و افق دار برای امحای کامل ریشه تمامی این اجبارها یعنی نظام سرمایه داری هیچ راه دیگری وجود ندارد. در شرایط موجود جهان و در سیطره حاکمیت نظام سرمایه داری همه چیز اجبار و تحمیل و قهر و خلاف هر نوع آزادی و حق و حقوق انسانی است. تنها با مبارزه پیگیر علیه سرمایه است که می توان پایه های محکم این اجبارها، تحمیل ها و آزاد نبودن ها را سست و سست تر کرد و سرانجام از میان برداشت.

نکته دیگری که ممکن است در مقابل استدلال های ما طرح می شود این است که به هر حال در صورت وجود آزادی انتخابات، احزاب منتخب مجبورند به پاره ای خواسته های شهروندان از جمله توده های کارگر پاسخ دهند. زیرا در غیر این صورت قادر به ادامه حاکمیت خویش نخواهند بود. به نظر می رسد که آنچه گفتیم برای اثبات خرافه بودن و پوچ بودن این مدعا کافی باشد. در این جا فقط یک نکته دیگر را باید اضافه کنیم. در تمامی تاریخ حیات طبقه کارگر در سراسر دنیا هر کجا و هر میزان مطالبات توده های کارگر محقق شده فقط و فقط در پرتو فشار و اعمال قدرت کارگران علیه سرمایه بوده است. کارگران در هیچ کجای دنیا از طریق رأی دادن به این یا آن فرد و یا این یا آن حزب طبقه سرمایه دار قادر به دستیابی به هیچ مطالبه ای نشده اند.

این سخن را تکمیل کنیم. حتی در کشورهایی که جار و جنجال آزادی انتخابات گوش فلک را کر کرده است کارگران فقط تا جایی قادر به بهبود وضعیت معیشت و امکانات اجتماعی خود شده اند و می شوند که اتفاقاً به صورت متحد و سازمان یافته علیه دولت منبعث از «انتخابات آزاد» مبارزه کرده اند.

و سرانجام این پرسش ممکن است مطرح شود که درست است که انتخابات سازوکار جابه جایی بخش های مختلف طبقه سرمایه دار و سپردن برنامه ریزی نظام سرمایه داری از دست یک بخش از این طبقه به بخش دیگر آن است، اما اگر در چهارچوب سرمایه داری حتی امکان اندکی هم برای اصلاح اوضاع به سود طبقه کارگر وجود داشته باشد آیا نباید از بخش اصلاح طلب این طبقه در مقابل بخش محافظه کار آن حمایت کرد و در انتخابات به آن رأی داد؟ هر چند پاسخ این پرسش را در لایه لای مطالب بالا داده ایم، اما برای وضوح بیشتر لازم است تاکید کنیم که اگر شرکت در انتخابات و دادن رأی به کاندیدای «اصلاح طلب» تضمین کننده اصلاح اوضاع به سود طبقه کارگر باشد بی گمان باید در انتخابات شرکت کرد و به این کاندیدا رأی داد. اما این نکته به ویژه پس از ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی اکنون دیگر باید برای همه روشن شده باشد که اصلاح نظام سرمایه داری آن هم سرمایه داری جهانی ایران از طریق انتخابات امری یکسره منتفی و ممتنع است. اصلاح ناپذیری سرمایه داری ایران از طریق سازو کار انتخابات را هم تجربه نشان داده است و هم به لحاظ نظری می توان آن را نشان داد. اینجا جای توضیح این نکته نظری نیست. همین قدر می گوئیم که کارگران در برخورد با سرمایه داری ایران جز دو راه هیچ راه دیگری در پیش رو ندارند: یا تن دادن به توحش افسارگسیخته و بی حد و مرز کنونی و ادامه آن یا مبارزه علیه سرمایه داری برای از میان برداشتن آن. تاکید می کنیم که در جهنم سرمایه داری ایران حتی کوچک ترین اصلاحات نیز درگرو مبارزه متحد و متشکل طبقه کارگر برای برچیدن بساط سرمایه است. بنابراین، شرکت کارگران در انتخابات به امید اصلاح اوضاع به نفع کارگران هیچ چیز نیست جز رفتن به دنبال نخود سیاه و گشتن به دنبال آدرسی که اصلاً وجود ندارد. حال پس از توضیح بالا درمورد انتخابات، که نمی خواستیم طولانی شود اما با عنایت به جنبه آموزشی آن نتوانستیم کوتاه تر از این بیانش کنیم، بازمی گردیم به پرسشی که در آغاز مطرح کردیم: **کارگران با انتخابات جاری ریاست جمهوری چگونه باید برخورد کنند؟**

با توجه به نکات بالا، به نظر ما، انتخابات جاری ریاست جمهوری ایران رویدادی کاملاً سرمایه دارانه است و، درست از همین رو، تبدیل طبقه کارگر در مقابل آن باید یک **بديل ضدسرمایه داری** باشد. به عبارت دیگر، موضع کارگران در مقابل انتخابات باید چیزی فراتر از تحریم صرف آن باشد. تحریم صرف انتخابات نه حلال هیچ مشکلی است، نه هیچ ربالی از کوه عظیم سوده های سرمایه داران می کاهد، نه هیچ خراشی به ساختار قدرت و ماشین دولتی این طبقه وارد می سازد، نه پیشیزی به دستمزد هیچ کارگری اضافه می کند، نه هیچ گامی جنبش طبقه کارگر را به جلو می برد و نه هیچ چیز دیگری را به سود کارگران و زیان صاحبان سرمایه جا به جا می کند. کارگران باید اعلام کنند که ما آتش بیار معرکه سرمایه داران و دولت آن ها نخواهیم شد. ما به این کاری نداریم و اساساً مسئله ما نیست که چه کسی و کدام جناح سرمایه داری در این انتخابات پیروز می شود. آیا دوباره احمدی نژاد انتخاب می شود یا جای او را موسوی یا کروبی یا رضایی می گیرد. ما کل این انتخابات را رویدادی در اردوی بخش های مختلف دشمن طبقاتی خود می دانیم که همه آن ها در خالی کردن بیش از پیش سفره ما و سلاخی روزافزون جسم و جان ما متحد و متفق القول اند. مستقل از این که همین دولت کنونی به کار خود ادامه دهد - کاری که چیزی جز اداره ملزومات سرمایه علیه کارگران نیست - یا دولت دیگری جایگزین آن شود، ما از هر دولتی که سرکار باشد تحقق مطالبات خود را می خواهیم، مطالباتی که در «**منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران**» آمده است. با شروع جار و جنجال انتخابات با تمامی نیرو

خبرنامه کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

بدیل کارگران درمقابل شرکت در انتخابات

برافراشتن پرچم مطالبات ضد سرمایه داری
طبقه کارگر است

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

۵ خرداد ۱۳۸۸

و هرچه وسیع تر و سراسری تر متحد می شویم، خود را به صورت شورایی سازمان می دهیم و پرچم مطالبات ضد سرمایه داری خود را به اهتزاز درمی آوریم. هر چه بیشتر در این راستا گام برداریم، هر چه دامنه اعمال قدرت متشکل و متحد خویش علیه سرمایه را گسترش دهیم، به همان میزان نیز دولت محصول انتخابات سرمایه داری را بیشتر به قبول مطالبات خود مجبور خواهیم کرد. این تنها راه درستی است که باید در پیش گیریم. این همان راهی است که در صورت پیمودن پیگیرانه آن سرانجام ما را از شر نظام کارگرکش و انسان ستیز سرمایه داری رها خواهد ساخت.

از سایت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

بازدید کنید:

WWW.HAMAAHANGI.COM

اخبار، گزارشات، و مطالب کارگری خود را به آدرس زیر ارسال کنید:

khbitkzs@gmail.com

منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران

هجوم نظام سرمایه داری به سطح معیشت کارگران روز به روز ابعاد وسیع تری می یابد و کارگران بیش از پیش به اعماق مرگ و نیستی رانده می شوند. در یک سوی جامعه، انباشت عظیم ثروت را می بینیم و، در سوی دیگر، شاهد گسترش فقر و فلاکت و بی حقوقی در مقیاسی بی سابقه هستیم. شکاف طبقاتی اکنون به چنان ورطه هولناک و مرگباری تبدیل شده که برای کارگران راهی جز جنگ مرگ و زندگی با سرمایه داری باقی نمانده است. این جنگ را خود سرمایه داری بر کارگران تحمیل کرده است و خودکرده را تدبیر نیست. روزی نیست که شاهد چندین تجمع و تحصن و اعتصاب و راه پیمایی کارگری علیه نظام سرمایه داری نباشیم. بستن جاده ها و قطع شریان های حمل و نقل سرمایه اکنون می رود که به یک سنت مبارزه طبقه کارگر ایران علیه سرمایه تبدیل شود.

با این همه و به رغم آن که کارگران در همه جا مطالبات یکسانی را مطرح می کنند، مبارزات آنان هنوز به زیر یک پرچم سراسری واحد گرد نیامده است. و یکی از علت های عدم شکل گیری قدرت متشکل و سراسری طبقه کارگر و بدین سان به نتیجه نرسیدن این همه مبارزه کارگری را در همین جا باید جست. پیداست که اگر مبارزه کارگران برای مطالبات پراکنده و محلی به مبارزه برای مطالبات طبقاتی سراسری و واحد ارتقا نیابد کارگران به رغم تمام جان فشانی ها و فداکاری های خود راه به جایی نخواهند برد. گام اول برای عقب نشاندن هجوم بی امان سرمایه به سطح معیشت کارگران برافراشتن یک پرچم یا منشور سراسری واحد حاوی مطالبات پایه ای طبقه کارگر است. پایه ای بودن مطالبات کارگران در این منشور به دو معناست: نخست به معنای سطح پایین و نازل مطالبات کارگران ایران نسبت به حقوق متعارف کارگران در بخشی از جهان و دوم به معنای مطالبات عمومی کل کارگران ایران که ارتقای مبارزات پراکنده کنونی شان به سطح مبارزه ای سراسری در وسیع ترین شکل آن- که خود شرط لازم مقاومت در مقابل هجوم سرمایه در شرایط کنونی است- درگرو تبدیل آن ها به پرچم واحد و سراسری طبقه کارگر است.

اما مهم تر از این ها توضیح این نکته است که کارگران مطالبات خود را از چه زاویه ای مطرح می کنند. نفس طرح مطالبه کارگران از سرمایه داران و دولت آن ها به معنای آن است که سرمایه داران حاصل کار و تولید کارگران است. مطالبه کارگران از سرمایه داران از بابت هیچ چیز نیست مگر از بابت کار اضافی ای که برای سرمایه داران انجام داده اند اما در ازای آن هیچ چیز نگرفته اند. بنابراین، کارگران با طرح مطالبات خود در واقع به سرمایه داران و دولت آن ها می گویند که آنان باید این مطالبات را از محل همین کار پرداخت نشده برآورده کنند. بدین سان، کارگران در همان مبارزه خودانگیزه خویش نظم سرمایه را به چالش می کشند و باید بکشند. کارگر در لحظه لحظه زندگی خود به گونه های مختلف این مضمون ضدسرمایه داری را بیان می کند که چرا باید من کار کنم اما یکی دیگر بخورد؟ چرا باید تمام ثروت جامعه را من تولید کنم اما خودم از آن کاملاً بی بهره باشم؟ این همان رویکرد و زاویه ای است که ما به مثابه بخش کوچکی از طبقه کارگر منشور حاضر را بر مبنای آن تدوین کرده ایم.

مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران در شرایط کنونی عبارتند از:

- ۱- حداقل دستمزد ماهانه کارگران باید براساس ثروتی که آنان برای جامعه تولید کرده اند («تولید ناخالص داخلی») و اختصاص سهم هرچه بیشتری از این ثروت به ارتقای سطح زندگی و رفاه کارگران تعیین شود.
- ۲- تمام افراد زیر ۱۸ سال باید از محل ثروتی که کارگران برای جامعه تولید کرده اند حقوق ثابت ماهانه دریافت کنند.
- ۳- کارخانگی باید از میان برود، اما تا آن زمان باید به زنان خانه دار دستمزدی معادل دستمزد کارگران شاغل تعلق گیرد.
- ۴- تمام افراد جامعه باید از تأمین اجتماعی شامل حقوق بازنشستگی و از کارافتادگی و بیمه بیکاری برخوردار باشند.
- ۵- تمام بیکاران آماده کار باید مشمول بیمه بیکاری باشند. بیمه بیکاری نباید از حداقل دستمزد کارگران شاغل کمتر باشد.
- ۶- هر نوع قرارداد استخدام موقت باید ملغی شود.
- ۷- حقوق تمام شاغلان، بیکاران، زنان خانه دار و افراد زیر ۱۸ سال باید حداقل تا بیست و پنجم هر ماه پرداخت شود.
- ۸- شاغلان در تمام مراکز کار و تولید در تمام شیفت های کاری باید از غذا و سرویس ایاب و ذهاب رایگان برخوردار باشند.
- ۹- مسکن مناسب با تمام امکانات رفاهی و ارتباطی و وسائل خانگی حق مسلم هر شهروندی است. تحقق این امر درگرو آن است که:
 - از ساختمان های تحت مالکیت دولت که اینک در اختیار نهادهای دولتی قرار دارند برای تأمین مسکن شهروندان استفاده شود.
 - دولت هر سال درصد معینی از بودجه را به احداث واحدهای مسکونی جدید برای شهروندان اختصاص دهد.
- ۱۰- بهداشت و دارو و درمان انواع بیماری ها باید رایگان باشد.
- ۱۱- آموزش و پرورش در تمام سطوح باید رایگان شود.
- ۱۲- حمل و نقل عموم مردم در سراسر جامعه باید رایگان شود.
- ۱۳- تمام مردم باید از مهد کودک رایگان استفاده کنند.
- ۱۴- همه سالمندان و معلولان باید به صورت رایگان تحت مراقبت قرار گیرند.
- ۱۵- کار کودکان و جوانان زیر ۱۸ سال باید به طور کامل ملغی شود.
- ۱۶- هرگونه تبعیض جنسی در مورد زنان باید از میان برود. برای تحقق این خواست باید:
 - زنان در تمام قوانین از جمله قانون کار، قوانین مربوط به ازدواج و قوانین کیفری با مردان حقوق برابر داشته باشند.
 - هر نوع دخالت دولت در تعیین نوع زندگی، روابط زن و مرد یا دختر و پسر و پوشاک زنان ممنوع شود.
 - ازدواج با جدایی همسران از یکدیگر با توافق آزادانه و حق برابری کامل میان آنان صورت گیرد.
 - هرگونه ازدواج قبل از سن ۱۸ سالگی ممنوع شود.
- با ایجاد فرصت های شغلی برای زنان و امکاناتی رایگان چون شیرخوارگاه، مهدکودک، سالن غذاخوری و رخت شوی خانه به صورت گسترده و فراگیر در محل های کار و سکونت زمینه اجتماعی شدن کارخانگی فراهم شود.
- ۱۷- تمام افراد جامعه باید بدون هیچ قید و شرطی از آزادی های سیاسی از قبیل آزادی عقیده و بیان، آزادی نشریات و مطبوعات، آزادی اعتصاب، آزادی تجمع و تحصن و راه پیمایی و تظاهرات برخوردار باشند.
- ۱۸- ایجاد هرگونه تشکل از جمله تشکل ضدسرمایه داری و سراسری طبقه کارگر باید آزاد باشد.

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم !

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

اول ماه مه سال ۱۳۸۸

خبرنامه کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری را به

دست کارگران برسانید.

سایت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری به طور روزمره به روز شده و اخبار جدید کارگری در آن منتشر می‌گردد.

آدرس سایت را به اطلاع همه برسانید:

WWW.HAMAAHANGI.COM

برای تماس با ما نامه الکترونیکی خود را به آدرس زیر بفرستید:

khbitkzs@gmail.com

برای اشتراک این خبرنامه به سایت کمیته مراجعه کرده و آدرس الکترونیکی خود را در قسمت "خبرنامه سایت" وارد کنید. در صورتی که مایل به ادامه اشتراک نیستید، می‌توانید در همین قسمت خواهان حذف نام خود از فهرست مشترکین شوید.